

هویت ملی ایرانی: بنیادها، چالشها و بایسته‌ها

دکتر حمید احمدی*

چکیده

این پژوهش، مسئله هویت ملی در ایران را با توجه به بحثهای نظری و تحولات جهانی نوین مورد بررسی قرار می‌دهد و بر آن است تا با بازسازی مفهوم هویت ملی ایرانی به نیازهای برآمده از تحولات نوین پاسخ گوید. نویسنده با طبقه‌بندی انواع گوناگون هویتها و لایه‌بندی آن، با نگاهی متفاوت بنیادهای سازنده هویت ملی ایرانی را شناسایی می‌کند و در کنار عناصری چون تاریخ، سرزمین، فرهنگ و دین، بر اهمیت میراث سیاسی ایرانی یعنی پدیده دولت و ماهیت آن و نیز جامعه و مردم ایران به‌مثابه بنیادهای فراموش شده هویت ملی ایرانی تأکید می‌کند. با این‌گونه نگرش فراگیر به هویت ملی ایرانی و بنیادهای سازنده آن، می‌توان با چالشهای کنونی فراروی جامعه ایرانی روبرو شد و پاسخی شایسته پیدا کرد. در این پژوهش نخست مفاهیم هویت و هویت ملی و ضرورت رعایت اصول روش‌شناسی در پرداختن به بحث هویت بررسی می‌شود، آنگاه در سه بخش بنیادهای هویت ملی ایرانی، چالشهای فراروی آن و بایسته‌های ارائه نگرش فراگیر از این هویت و سیاستگذاری هویتی مناسب مبتنی بر آن مورد بحث قرار می‌گیرد.

کلیدواژه

هویت، هویت ملی، قومیت، سطح تحلیل، کاهش‌گری.

بحثهای مفهومی و روشی

مفهوم هویت^(۱) یکی از پیچیده‌ترین مفاهیم بحث شده در علوم اجتماعی است و برخلاف سایر مفاهیم برجسته جامعه‌شناسی یا علوم سیاسی، کمتر مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. همچنین برخلاف بحثهای کلاسیک رایج در جهان سوم، به‌ویژه خاورمیانه و ایران، بحثهای امروزی مربوط به هویت در علوم اجتماعی غرب در ابعاد بسیار گوناگونی مطرح می‌شود که به‌طور کلی با زمینه کاربرد مفهوم هویت در منطقه ما متفاوت است. در حالی که در مطالعات خاورمیانه‌ای بحث هویت بیشتر در چهارچوب مفاهیم هویت ملی و یا هویت‌های فراملی و فرومی نظیر هویت مذهبی یا قومی مطرح است، در مطالعات کنونی علوم اجتماعی غرب و نشریات پیشتاز بحثهای مطالعات هویت، ناسیونالیسم، و قوم‌گرایی ابعاد بسیار جدیدتر، دقیق‌تر و جزئی‌تری از مباحث هویت و بحثهای مربوط به آن مطرح می‌شود.^۱

با این همه، بحث مربوط به هویت در خاورمیانه، به‌ویژه ایران کنونی با همان برداشت کلاسیک آن از اهمیت خاصی برخوردار است. این مسئله به‌ویژه از این رو مهم است که گفتمانهای هویت فراملی و فرومی همچون جریان‌ات اسلام‌گرایی و گرایشهای قبیله‌ای و قومی در منطقه رواج دارد. اصولاً درباره مسئله هویت در ابعاد و سطوح گوناگون آن بحثهای جدی در کشور ما صورت نگرفته است، و همچون سایر مناطق خاورمیانه و جهان اسلام، مفهوم هویت در سطح هویت اسلامی، هویت ملی و هویت‌های فرومی همچون هویت قبیله‌ای و قومی مطرح است. اما باید توجه داشت که درک بیشتر این مفهوم نیازمند به بحثهای جدی‌تر درباره انواع سطوح هویتی و سیاستگذاری هویتی است. این مسئله به‌ویژه از آنجا اهمیت پیدا می‌کند که درک مفاهیم دیگری همچون وحدت ملی، منافع ملی و نظایر آن بیشتر به درک بحث هویت و سطوح گوناگون آن بستگی دارد.

عدم توجه به سطوح و لایه‌های گوناگون هویتی موجب شده است تا مرزهای جداکننده لایه‌های هویتی از یکدیگر تشخیص داده نشوند و پژوهشگران و دانشجویان و یا گرایشهای سیاسی گوناگون، آنها را بدون در نظر گرفتن اصل مهم عدم «تغییر سطح تحلیل»^{۲(۲)} به گونه‌ای مخدوش درهم ترکیب کنند و باعث سردرگمی شوند. برای نمونه، یکی از عمده‌ترین این

(1) Identity

(2) Level of Analysis Shift

سردرگمیهای روش‌شناسانه، یعنی یکسان دانستن لایه‌های هویتی فراملی، ملی و فروملی را می‌توان در بحثهای مربوط به هویت‌های دینی و هویت‌های قومی - قبیله‌ای مشاهده کرد. این بی‌توجهی به رعایت سطح تحلیل باعث شده است که پژوهشگران و یا فعالان سیاسی دارای گرایشهای ایدئولوژیک فراملی، فروملی و ملی این لایه‌های هویتی را همسان با یکدیگر بیندارند و آنها را به گونه‌ای تقابلی در برابر یکدیگر قرار دهند. برای نمونه براساس تکیه بر هویت دینی به نفعی هویت ملی می‌پردازند، و یا با تکیه بر هویت قومی به تقابل با هویت ملی دست می‌زنند، و یا با محور قراردادن هویت ملی، آن را در تقابل با هویت‌های فراملی دینی و فروملی قبیله‌ای و قومی قرار می‌دهند. این نکته به‌ویژه در بحثهای مربوط به رابطه میان دین و ملیت و یا قومیت دیده می‌شود.

اصولاً برای لایه‌بندی و یا سطح‌بندی هویتی روشهای گوناگون اعمال شده است، و پژوهشگران از دیدگاههای گوناگون مسئله را بررسی کرده‌اند.^۳ اما یکی از عملی‌ترین طبقه‌بندیهای بحثهای هویتی، در نظر داشتن سه لایه هویتی شخصی، اجتماعی و ملی است. با این همه پیش از پرداختن به این لایه‌بندی، روشن ساختن مفهوم هویت و ارائه تعریف از آن از اهمیت خاصی برخوردار است. گرچه از هویت در ابعاد گوناگون، تعاریف گوناگون ارائه شده است،^۴ می‌توان هویت را در واقع از زاویه دو مقوله شناختن و شناساندن مورد بحث قرار داد. هویت در واقع متضمن دو عمل شناخت خویش از یکسو و شناساندن خویش به دیگران از سوی دیگر است. بر این اساس هویت را می‌توان بنیادهایی دانست که براساس آن انسان خویش را می‌شناسد و بر همان اساس خویشتن را به دیگران می‌شناساند و خود را از دیگران در سطوح گوناگون متمایز می‌سازد. با توجه به این نکته هویت - یعنی عمل شناخت «خود» و شناساندن خود - متضمن وجود «دیگری» نیز هست، و این عمل به ایجاد نوعی تفاوت‌گذاری و دگرگونه‌سازی نیز نیازمند است.

با توجه به رعایت اصل مهم روش‌شناسی سطح تحلیل، شناخت لایه‌های گوناگون هویتی ضروری است. همان‌گونه که پیش از این اشاره شد، یکی از عملی‌ترین گونه‌های لایه‌بندی هویتی، بحث هویت در سطوح سه‌گانه شخصی، اجتماعی و ملی است.

۱- هویت شخصی^(۱)

بنیادی‌ترین و نخستین آگاهی هویتی انسان، شناخت خویش براساس رابطه با خانواده و جنسیت است. نخستین شناخت کودک و در واقع نخستین تشخیص هویتی برپایه ارتباطی است که با خانواده، یعنی پدر، مادر و برادران و خواهران و سلسله‌مراتب خانوادگی شامل خویشاوندان دور و نزدیک برقرار می‌شود. بنابراین هویت شخصی به رابطه میان فرد با خانواده و خویشاوندان و در درجه دوم به جنسیت خود برمی‌گردد. این نخستین و رایج‌ترین سطح هویتی در جامعه بشری است. بدین ترتیب هویت شخصی از گوناگونی برخوردار نیست و فرد دارای تنها یک هویت خانوادگی و یک هویت جنسیتی (زن یا مرد) است.

۲- هویت اجتماعی^(۲)

برخلاف سطح نخست، سطح دوم یعنی هویت اجتماعی دارای گوناگونی بسیاری است. هویت اجتماعی به واقع دومین مرحله شناختی و عمل هویتی است. در این مرحله انسان با لایه‌های دیگر هویتی نظیر محله، شهر، کانون آموزشی، و گونه‌های دیگر آشنا می‌شود. در حالی که هویت شخصی بسیار محدود است و هر فرد تنها دارای یک رابطه خانوادگی یا جنسیتی است ولی می‌تواند از هویت‌های اجتماعی گوناگون برخوردار باشد. بسیاری از انسانها هم‌زمان دارای هویت‌های اجتماعی گوناگون هستند که برحسب تعلق آنها به محل، مذهب، زبان، نژاد، مرکز آموزشی، رشته تحصیلی، گروه ایلی، طایفه یا قوم خاصی تعریف می‌شود. بدین ترتیب هویت‌های مذهبی، قومی، ایلی، شهری یا استانی و لایه‌های پایین‌تر محلی، از هویت‌های موجود در لایه اجتماعی هستند. شناخت خویش و شناساندن خویش به دیگران براساس مقولات گوناگون موجود در لایه اجتماعی هویت در شرایط خاص و معمولاً به هنگام قرارگرفتن در محدوده مقوله هویتی موردنظر صورت می‌گیرد. بدیهی است برخی از این مقولات در برخی دوره‌های زندگی فرد از اهمیت بیشتری برخوردار هستند. برخی از گونه‌های هویتی موجود در لایه اجتماعی جنبه موقتی دارند و برخی نیز دائمی هستند. برای نمونه هویت دینی، زبانی و یا

ایلی - طایفه‌ای و گاه قومی از عناصر هویتی اجتماعی دائمی محسوب می‌شوند و برخی گونه‌های هویتی نظیر تعلق به فلان باشگاه ورزشی، یا فلان دانشگاه و دبیرستان و انواع دیگر جنبه موقتی دارند.

۳- هویت ملی^(۱)

براساس این طبقه‌بندی، هویت ملی عالی‌ترین سطح هویتی برای هر فرد بشری است و معمولاً از ویژگی منحصر به فردی برخوردار است. این نوع رابطه هویتی که برخی آن را هویت محوری^(۲) نیز نامیده‌اند، به لحاظ سلسله‌مراتبی برتر از سایر سطوح هویتی قرار می‌گیرد. هویت ملی از تعلق فرد به یک سرزمین و دولت ملی^(۳) و یا به عبارتی به کشور خاصی سرچشمه می‌گیرد، و معمولاً افراد دارای یک هویت ملی بیشتر نیستند. اگرچه در برخی کشورها پدیده‌ای چون تابعیت دوگانه (مضاعف) پذیرفته شده است، و شخص به تناسب خود را برای مثال هندی یا امریکایی می‌خواند، در نهایت برای خود هویتی واحد در نظر می‌گیرد؛ یعنی چنانچه در برابر این پرسش قرار گیرد که هویت ملی راستین و نخستین او چیست، خود را متعلق به کشوری می‌داند که به آن تعلق فرهنگی، خانوادگی و سرزمینی دارد.

ضرورت رعایت سطح تحلیل در بحث‌های هویتی

یکی از عمده‌ترین بحث‌های جنجالی در جهان اسلام و خاورمیانه، رابطه میان هویت ملی با هویت دینی از یک سو و هویت قومی (که گاه خود متشکل از لایه‌های عمیق‌تر طایفه‌ای، ایلی یا زبانی است) بوده است. بسیار پیش می‌آید که پژوهشگران، و یا در بیشتر موارد نخبگان سیاسی دارای گرایش‌های خاص دچار لغزش روش‌شناسانه عدم رعایت اصل سطح تحلیل می‌شوند؛ یعنی در بررسی مسئله هویت، در تعریف هویت خود یا دیگران گرفتار مشکل «تغییر سطح تحلیل» می‌شوند و هویت‌های گوناگون موجود در سطح و لایه اجتماعی را در برابر و هم‌وزن هویت ملی

(1) National Identity

(2) Core Identity

(3) Nation-State

قرار می‌دهند. این لغزش روش‌شناسانه سرمنشأ بسیاری از مجادلات فکری بر سر اولویت هویت مذهبی بر هویت ملی و یا رابطه هویت قومی با هویت ملی شده است. برای نمونه، پرسش رایج در کشورهای خاورمیانه‌ای که شخص را در برابر انتخاب تعلق به ملیت یا مذهب قرار می‌دهد، او را مجبور می‌سازد هویت ملی، هویت مذهبی یا هویت قومی را در یک سطح بنگرد و یکی را بر دیگران برتری دهد یکی از رایج‌ترین همین لغزشهای روش‌شناسانه است. به عبارت دیگر در این نوع نگرش، هر یک از مقولات سه‌گانه فوق متضاد و نفی‌کننده دیگری در نظر گرفته می‌شود، و بدین لحاظ شخص ناچار می‌گردد تا یکی را به زیان دو مقوله دیگر اصل بگیرد.

نکته مهم این است که نمی‌توان مقولات موجود در لایه اجتماعی هویت را در برابر هویت ملی قرار داد، چراکه در حال حاضر و از چند قرن پیش، دولت ملی عالی‌ترین سطح سازمان‌دهی حیات بشری در نظر گرفته شده است. از آنجا که در درون یک کشور یا دولت ملی خاص دارای مذاهب، زبانها و لهجه‌ها، ایلات و طوایف یا اقوام گوناگون هستیم، درست‌تر آن است که این گوناگونیهای هویت اجتماعی را هم‌سطح هویت ملی قرار ندهیم. از سوی دیگر، کشور یا دولت ملی به دلیل ارتباط نزدیکی که با سرزمین و تاریخ و فرهنگ دارد، کهن‌ترین مقوله هویتی نیز به‌شمار می‌آید. به عبارت دیگر تاریخ یک سرزمین خاص ممکن است دارای قدمت بسیار باشد، و ادیان، زبانها، ایلات و طوایف، و گروه‌بندیهای اجتماعی متعدد در طول تاریخ در آن ظهور کرده باشند. با توجه به این نکته مهم است که هویت ملی از ویژگی منحصر به فردی برخوردار است، چراکه در اصل براساس سرزمین و تاریخی خاص تعریف می‌شود. بدین ترتیب درست نیست که قومیت یا مذهب خاص را در برابر ملیت، یعنی تعلق به سرزمین کهن و هم‌سطح آن قرار داد، چراکه آن قومیت یا مذهب در مرحله خاصی از تاریخ آن سرزمین ظهور کرده و بخشی از آن و در واقع زیر مجموعه آن سرزمین و ملت محسوب می‌شوند.

این نکته به‌ویژه درباره کشورهای و جوامعی مصداق می‌یابد که دارای سابقه تمدنی، دولتی و فرهنگی بسیار کهن باشند. برای نمونه کشورهای نظیر مصر، ایران، هند و چین و یونان از این دست جوامع هستند، چراکه در طول تاریخ کهن آنان، ادیان، زبانها، لهجه‌ها و ساختارهای ایلی و طایفه‌ای گوناگونی که ممکن است از آنها به درست یا به خطا به عنوان قوم یاد کرد، ظهور کرده و

ناپدید شده‌اند. بدین خاطر است که برای نمونه نمی‌توان زبان عربی یا دین اسلام و یا مسیحیت قبطی را که از گونه‌های لایه‌های هویتی اجتماعی مصریان هستند، در برابر هویت ملی مصر و هم‌سطح آن قرار داد. این مشکلی است که در نیمهٔ دوم قرن بیستم میلادی بسیاری از مصریان متعلق به جریانهای سیاسی ناسیونالیستی، اسلام‌گرایی یا گروه‌های قبطی با آن دست به‌گریبان بوده‌اند.^۵ به همین گونه است رابطهٔ میان هویت‌های هندی یا چینی با مذاهب بودایی، برهمنایی، هندوگرایی، اسلام، کنفوسیوس‌گرایی و نظایر آن. تاریخ سرزمین چین و سابقهٔ فرهنگی و تمدنی آن بسیار کهن‌تر از ادیان، زبانها یا گرایشهای عرفانی و سیاسی و اجتماعی خاصی است که هر یک زمانی در آن کشور ظهور کرده‌اند.

□ هویت ملی ایرانی و بنیادهای آن

در ایران معاصر نیز بحث هویت از مهم‌ترین مسائل مطرح در سیر اندیشه‌ها و گرایشهای سیاسی - اجتماعی کشور بوده است. با این همه در مقایسه با برخی کشورهای هم‌جوار همچون کشورهای عربی یا ترکیه، دامنهٔ بحث و نظریه‌پردازی دربارهٔ هویت ملی ایرانی و عناصر سازندهٔ آن گسترده نبوده است.^۶ یکی از دلایل عمدهٔ این امر، جریان تداوم تاریخی، سیاسی و سرزمینی ایران در دو قرن اخیر بوده است. به عبارت دیگر پس از جنگ‌های ایران و روس و جداسازدن بخشهایی از سرزمین ایران، یکپارچگی سرزمینی (تمامیت ارضی) کشور و تداوم میراث سیاسی آن، به‌ویژه دولت ایرانی همچنان حفظ شده است، و ایرانیان به‌دلیل این امر و نیز به‌دلیل برخورداری از سابقهٔ تاریخی، تمدنی و فرهنگی کهن شاید نیازی به پرداختن زیاد به بحث هویت ملی نمی‌دیدند. اما در دو جامعهٔ عربی و ترکیه، گسست عمده به‌وقوع پیوست و کشورهای عربی و ترکیه خود در سال ۱۹۲۰ م. با فروپاشی امپراتوری عثمانی به‌وجود آمده‌اند.^۷ یعنی از عمر کشورهای عرب و ترکیه به‌منزلهٔ دولتهای ملی تنها حدود ۸۰ سال می‌گذرد. فروپاشی امپراتوری عثمانی که براساس هویت اسلامی استوار بود، پرداختن به بحث هویت ملی و ناسیونالیسم را برای توجیه کشورهای تازه‌نظیر کشورهای عربی و ترکیه ضروری ساخت، و همین نکته موجب شد تعداد بسیاری از اندیشمندان این جوامع به بحث هویت ملی

یا ناسیونالیسم عربی و ترکی پردازند.^۸ از سوی دیگر از آنجا که اصولاً اعراب، و به‌ویژه ترکان پیش از این دارای واحدهای سرزمینی ملی نبودند، و پس از ظهور اسلام و مهاجرت به سرزمینهای اسلامی^۹ در ماوراءالنهر به امپراتوری‌سازی دست زدند یا در خدمت خلافت اسلامی درآمدند، راه بسیار دشوارتری را در پرداختن به هویت ملی و عناصر سازنده آن داشتند. امپراتوریهای اموی و عباسی بیشتر دارای ساختار مذهبی چندملیتی بوده‌اند و به همین ترتیب برخی امپراتوریهای ترکان مسلمان همچون سلاجقه و عثمانی بیش از آنکه بر هویت ترکی و ملیت ترکی استوار باشند، یا براساس بنیادهای تاریخی، فرهنگی و تمدنی ایران استوار گشتند (نظیر سلجوقیان) و یا بنیادهای مذهبی و فرهنگی عربی، ایرانی و ترکی (همچون امپراتوری عثمانی تا اوایل قرن نوزدهم). این مشکل موجب شد تا هم اعراب و هم ترکان از سالهای دهه ۱۹۱۰ م. به بعد بحثهای گسترده‌ای درباره ملیت، هویت ملی و ناسیونالیسم عربی - ترکی انجام دادند، و از آنجا که سرزمینهای گسترده و پراکنده‌ای با ساکنان عرب یا دارای لهجه‌های گوناگون زبانهای آلتایی (ترکی) وجود داشتند، هر دو گرایش ناسیونالیسم عربی و ترکی به مرز ایدئولوژیهای سیاسی پان‌عریسم و پان‌ترکیسم^{۱۰} رمانتیک گام گذاشتند و مطالب فراوانی را درباره چگونگی تحقق وحدت سرزمینی موردنظر خود ارائه دادند. جالب اینجاست که هر دو گرایش سیاسی پان‌عریسم و پان‌ترکیسم مدعی الحاق بخشهایی از سرزمین ایران به خاک خود بودند.^{۱۱} و همین نکته واکنش ایرانیان را برانگیخت تا به شیوه‌های گوناگون (از جمله پرداختن محدود به بحث پان‌ایرانیسم)^{۱۲} به الحاقگری پان‌عریسم و پان‌ترکیسم پاسخ بگویند.

به‌هرصورت، توجه به مسئله هویت ملی در جهان کنونی به‌ویژه برای کشورهای که هنوز به سطح قابل ملاحظه‌ای از توسعه اقتصادی و سیاسی نرسیده‌اند از اهمیت بسیار برخوردار است. این نکته از آنجا مهم می‌شود که در فرایند توسعه اقتصادی و سیاسی لزوم رسیدن به وحدت ملی و گام‌نهادن در راه منافع ملی، که خود از شرایط عمده تحقق توسعه هستند، ارتباط نزدیکی با مسئله هویت ملی پیدا می‌کند. اصولاً وحدت ملی خود در صورتی به ارمغان می‌آید که بر پایه اصول و بنیادهای مشترک استوار باشد. به عبارت دیگر نمی‌توان از طریق تأکید بر مسائل تفرقه‌برانگیز و تکیه بر بنیادهایی که برای همه اقشار جمعیت یک سرزمین مشترک نیستند، به

وحدت ملی دست یافت. وحدت ملی زمانی به دست می‌آید که چهارچوبهٔ اصل همبستگی ملی را بتوان براساس عناصر اصلی و مشترک شکل‌دهندهٔ هویت ملی استوار ساخت. از سوی دیگر وحدت ملی خود در صورتی تحقق پیدا می‌کند که مردم یک کشور بر سر سودمند بودن راه و روش حکومت و مسیر توسعهٔ اقتصادی و اهداف آن دیدگاه یکسان داشته باشند. به عبارت دیگر این وحدت دیدگاه زمانی به دست می‌آید که اهداف و آرمانهای مطرح‌شده در فرایند توسعهٔ اقتصادی سودمندی کاملی برای مردم جامعه داشته باشد. از اینجاست که مفهوم منافع ملی اهمیت پیدا می‌کند، چرا که تنها سیاستها و اهداف مبتنی بر رسیدن به منافع مشترک و رفع مشکلات تمامی اقشار تشکیل‌دهندهٔ جمعیت کشور می‌تواند کانون همبستگی و توافق همگانی باشد.

مشخص ساختن مرزهای منافع ملی در وهلهٔ نخست - و بر آن اساس به دست آوردن اجماع مردم یک سرزمین بر سر پی‌گیری و تحقق آن منافع که خود سنگ بنای دست‌یابی به وحدت ملی است - در صورتی امکان‌پذیر است که چهارچوبه‌ها و مبانی هویت ملی آن سرزمین معین گردد. در واقع هویت ملی راهنمای اصلی رسیدن به وحدت ملی از طریق توافق بر منافع ملی در روند توسعهٔ اقتصادی است. تحقق توسعهٔ سیاسی و مشارکت سیاسی تمامی اقشار تشکیل‌دهندهٔ یک جمعیت در درون مرزهای ملی نیز به همین‌گونه بستگی تنگاتنگی به مسئلهٔ هویت ملی دارد، زیرا هویت ملی است که اصول و بنیادهای مشترک دیرپای مردم یک سرزمین را که بر گرد آن وحدت پیدا می‌کنند، نشان می‌دهد. هنگامی که این بنیادهای تشکیل‌دهندهٔ هویت ملی یک جامعه مشخص شود، می‌توان براساس آن چهارچوبی از برنامهٔ توسعهٔ سیاسی را استوار ساخت که تعیین‌کنندهٔ مشارکت تمامی مردم ساکن آن سرزمین باشد. بدین ترتیب نمی‌توان بدون توجه به مسئلهٔ مهم هویت ملی مدعی تلاش برای رسیدن به وحدت ملی، توسعهٔ اقتصادی و سیاسی بود، چرا که در این صورت بنیادهای اساسی مشترک مردمان یک سرزمین که باید بر پایهٔ آنها طرح وحدت ملی و توسعهٔ سیاسی و اقتصادی را ریخت، روشن نیست. این احتمال زیاد وجود دارد که سیاستهای توسعهٔ اقتصادی یا سیاسی فاقد چهارچوب نظری مبتنی بر هویت ملی، موجب در پیش گرفتن روشهای کاهش‌گرانه و ناقص شود، و تمامی فرایند توسعه و دست‌یابی به اهداف موردنظر را، به‌ویژه در زمینهٔ توجه به منافع ملی و هدف رسیدن به وحدت ملی، خدشه‌دار سازد.

لزوم پرهیز از کاهش‌گری^(۱) هویتی

کاهش‌گری هویتی، یعنی درک‌نکردن تمامی عناصر شکل‌دهنده هویت ملی یک کشور و یا نادیده‌گرفتن برخی عناصر آن، که خود موجب شکست سیاستهای توسعه و بدین ترتیب نادیده‌گرفتن منافع ملی می‌شود، از ویژگیهای عمده سیاستهای دولتهای ایران معاصر بوده است. علاوه بر دولتها، گاه در بسیاری از موارد جریانه‌ها و گروههای سیاسی جامعه نیز تعریف فراگیری از پدیده هویت ملی ایرانی نداشته و به نوعی کاهش‌گری در این باره دست زده‌اند. این نکته به‌ویژه از نیمه قرن بیستم به بعد بیشتر جلوه‌گر بوده است، زیرا که در پیش‌گرفتن سیاستهای هویتی کاهش‌گرانه از سوی دولتهای ایران خود به واکنشهایی از سوی گروههای سیاسی جامعه منجر شده است که آنها نیز به‌گونه‌ای همان کاهش‌گری هویتی نظام سیاسی را به‌صورتی بازگونه ارائه می‌داده‌اند. برای نمونه درحالی‌که نظام سیاسی ایران در سالهای بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ه. ش سیاستهای هویتی کاهش‌گرانه‌ای را در پیش‌گرفت که در آن به عناصر معنوی سازنده هویت ملی ایرانی توجه نمی‌شد، گروههای سیاسی مخالف نیز، به‌ویژه آنها که پس از انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ ه. ش کنترل نظام سیاسی را به‌دست گرفتند، همان سیاست و روش کاهش‌گرانه را، این بار با نادیده‌گرفتن عناصر ملی هویت ایرانی در پیش‌گرفتند. از آنجا که این روشهای کاهش‌گرانه نمی‌توانست منافع ملی را به‌طور کامل تحقق بخشد، وحدت ملی کشور نیز دچار خدشه شد و در نهایت به شکست سیاستهای توسعه منجر گردید.

با توجه به این نکات، بسیار مهم است که هویت ملی براساس بنیادهایی استوار باشد که جنبه فراگیر داشته باشد و تمامی عناصر مشترک سازنده هویت جامعه را دربر بگیرد. چنانچه چهارچوب هویتی مورد قبول یک نظام سیاسی، بخشهایی از جمعیت سرزمین را براساس معیارهای دینی، اعتقادی، نژادی، فرهنگی و نظایر آن نادیده بگیرد، آن نظام در تدوین سیاستهای توسعه و رسیدن به وحدت ملی و تحقق منافع ملی با شکست مواجه خواهد شد؛ چراکه این سیاست هویتی کاهش‌گرایانه، با حذف بخشهایی از جمعیت یک کشور به دلایل گوناگون اصولاً وحدت ملی آن جامعه را مخدوش می‌سازد و بر همین اساس نمی‌تواند درک درستی از منافع ملی داشته باشد.

(1) Reductionism

بنیادهای هویت ملی ایرانی

دربارهٔ عناصر شکل‌دهنده و سازندهٔ هویت ملی ایرانی در آثار گوناگون سخن به میان آمده است.^{۱۳} با این همه بیشتر این آثار نگرشی کاهش‌گرایانه داشته‌اند، یعنی تنها به بخشی از عوامل سازندهٔ هویت ملی ایرانی توجه کرده و آگاهانه و یا ناآگاهانه عوامل و عناصر دیگر آن را نادیده گرفته‌اند. برای نمونه برخی دین را عمده‌ترین عنصر سازندهٔ هویت ملی در نظر گرفته و عناصر دیگر به‌ویژه نقش اساطیر و تاریخ باستانی ایران را ناچیز شمرده‌اند.^{۱۴} و برخی بیشترین اهمیت را به عنصر باستانی داده و عنصر معنوی را نادیده گرفته‌اند.^{۱۵} و یا برخی یکی از اصول همچون زبان را دارای بیشترین نقش در شکل‌دادن به هویت ملی ایرانی دانسته‌اند.^{۱۶} برخی از نوشته‌های مربوط به بحث هویت ملی نیز گرچه گرایش جامع و غیرکاهش‌گرایانه داشته‌اند،^{۱۷} به نوعی از توجه به برخی عناصر تداوم‌بخش هویت ملی و میراث سیاسی و فرهنگی ایرانی بازمانده‌اند.

به‌طور کلی باید به این امر توجه داشت که عناصر سازندهٔ هویت ملی ایرانی آن عواملی هستند که در وهلهٔ نخست جنبهٔ پایدار داشته و در طول چندین هزاره همچنان نقش اساسی در تداوم سرزمینی و سیاسی آن بازی کرده و برخی عناصر نیز در طول دورانهای تاریخ ایران دگرگون شده و به شکل‌های جدید جلوه‌گر گشته‌اند. با این همه حتی عارضی‌ترین عناصر شکل‌دهندهٔ هویت ملی ایرانی از قدمت بسیار زیاد برخوردارند و حداقل مدت ۱۴ قرن از زمان ورود آنها به چهارچوب عناصر سازندهٔ هویت ملی ایرانی می‌گذرد. برخی عناصر عارضی هویت ملی ایرانی همچون زبان فارسی در واقع خود شکل تکامل‌یافتهٔ زبانهای کهن‌تر ایرانی است و بدین ترتیب در عرصهٔ عناصر پایدار سازندهٔ هویت ملی ایرانی قرار می‌گیرد.^{۱۸} مهم‌ترین عناصر سازندهٔ هویت ملی ایران را می‌توان برحسب تداوم و اهمیت به شرح زیر دانست:

۱- تاریخ ایران

تاریخ ایران یکی از عمده‌ترین عناصر سازندهٔ هویت ملی ایرانی است، چراکه بیانگر آغازین دورانهای شکل‌گیری روح جمعی و دیرینه‌بودن هویت ملی ایرانی است. البته باید به این نکتهٔ مهم توجه داشت که اصولاً تاریخ ایران از دو بخش عمدهٔ اساطیری و تاریخی تشکیل شده

است، و این دو بخش در آثار تاریخی مربوط به ایران به خوبی جلوه گر شده است. نکته دیگر این است که نباید گمان کرد بخش اساطیری به دلیل ابهامات آن و کمبود مستندات تاریخی بی اهمیت است و نباید بر آن به مثابه عنصر سازنده هویت ملی ایرانی تکیه کرد. برعکس، مورد ایران نشان می دهد که اساطیر ایرانی، که بعدها در بخشهای عمده شاهنامه فردوسی گردآوری شده و پیش از آن در *خدای نامک* ها و *آیین نامک* های پیش از اسلام و در کتابهای دینی ایرانیان تجسم یافته بود، نقش بسیار اساسی، و شاید مهم تر از بخش تاریخی آن، در بازسازی سیاسی جامعه ایرانی و تداوم سرزمینی و تاریخی آن بازی کرده اند. در واقع این قدرت اساطیر ایرانی بود که بسیاری از اقوام مهاجر به ایران نظیر قبایل ترک را به خود جلب و به ایرانی کردن آنها کمک کرد. اساطیر ایرانی در چهارچوب دولتهای پیدری سلسله های اشکانی و ساسانی همچنان محفوظ ماندند و برخلاف سایر اساطیر منطقه همچون اساطیر بین النهرین که به دلیل انقطاع تاریخی و نهادی (فقدان دولت) رو به فراموشی گذاشتند، پس از اسلام نیز همچنان مایه مباهات ایرانیان بودند و در رستاخیز سیاسی ایران در قرن اول هجری نقش آفرینی کردند. همین قدرت و جذبه بخش اساطیری تاریخ ایران بود که بسیاری از پادشاهان تاریخ ایران پس از اسلام نظیر سلطان محمود غزنوی،^{۱۹} فرمانروایان شمال ایران (آل بویه و دیلمیان) و حتی شاه اسماعیل صفوی^{۲۰} به آن مباهات می کردند و با رساندن نسب خود به سلسله های اساطیری و شخصیت های اسطوره ای ایران، هم و غم خود را جهت استحکام دولت ایرانی و بازسازی فرهنگی، تاریخی، تمدنی و سرزمینی آن به کار می بردند. بسیاری از ایرانیان نیز از طریق تداوم شیوه های روایت گونه این تاریخ کهن و باستانی همچون شاهنامه فردوسی، به ویژه بخش اساطیری آن، با گذشته خود آشنا و به شناخت هویت ملی خود نایل می شدند. بی جهت نیست که در کتابهای تاریخی پس از اسلام و در آثار بسیاری از شعرا و نویسندگان ایرانی، نشانه های علاقه مندی به اساطیر ایران مشاهده می شود. آثار شعرای بزرگی همچون نظامی گنجوی، خاقانی شروانی، حافظ و سعدی شیرازی، مولوی، خیام، و صدها شاعر کهن و معاصر ایران، نظیر شهریار، اخوان ثالث، پروین اعتصامی و دیگران، و نیز کتابهای تاریخی همچون *تاریخ طبری*، *تاریخ سیستان*، *تاریخ بلعمی*، *تاریخ یعقوبی*، *زین الاخبار گردیزی*، *راحة الصدور* راوندی، *روضه الصفاى خواندمیر*

ناسخ‌التواریخ مربوط به دوره قاجار، نصیحة‌الملوک غزالی، فارس‌نامه ابن بلخی و صدها اثر تاریخی و اخلاقی دیگر به تاریخ باستانی ایران و به‌ویژه بخش اساطیری آن اشاره‌های فراوان دارند.^{۲۱} بی‌جهت نیست که برخی از پژوهشگران ایرانی نقش اساطیر ایرانی را در زنده نگاه‌داشتن تداوم تاریخی، سیاسی و فرهنگی ایران از همه مهم‌تر می‌دانند.^{۲۲} تمامی آثار نظم و نثر مورد اشاره، به تاریخ ایران از دوران اساطیری آن (آفرینش کیومرث به‌منزله اولین انسان روی زمین) تا پایان دوره ساسانی توجه خاص کرده و آن را به‌مثابه تاریخ ایرانیان معرفی کرده‌اند. علاوه بر آثار ایرانیان، بسیاری از نویسندگان غیرایرانی همچون یونانیان، رومیان و اعراب نیز به این تداوم تاریخی ایران از دوره اساطیری تا ظهور اسلام اشارات فراوان داشته‌اند.^{۲۳} به هر روی، تاریخ ایران از دوران نخستین آن تا به امروز شکل‌دهنده نگرش و گاه شخصیت ایرانی بوده و بنیان مهمی برای شناخت ایرانیان از خود و شناساندن خود به دیگران و به عبارت دیگر هویت آنان به‌شمار می‌رود.

۲- سرزمین و جغرافیا

تاریخ ایران از روزگاران باستان تا کنون همیشه پیوند ناگسستنی با سرزمینی داشته است که در متون کهن مذهبی اوستایی از آن با عنوان «ایرانویج» (ائیران‌ویجه) و بعدها «ایران‌زمین» یاد می‌شده است.^{۲۴} در واقع براساس آثار تاریخی و اسطوره‌های ایران، تاریخ کشور همیشه با تلاش به‌منظور حفظ مرزهای ایران‌ویجه و ایران‌زمین در دوره باستانی و ممالک محروسه ایران در دوران پس از صفویه همراه بوده است.^{۲۵} مفهوم مرز و حفاظت از آن که تعیین‌کننده چهارچوبهای جغرافیای سرزمین ایران بوده است، از دوره اساطیری تا دوران معاصر در کانون توجه دولتهای ایرانی قرار داشته است. از اینجاست که هویت ملی ایرانی با جغرافیا و سرزمین پیوند می‌خورد. سرزمین ایران یا ایران‌زمین کانون مشترک زیست همه ایرانیان برخوردار از ادیان و ساختاربندهای اجتماعی گوناگون بوده است. همین عنصر سرزمینی است که اساس و بنیان مفهوم «وطن» را در ادبیات فارسی به‌وجود آورده است. مفهوم «کشور» که معنای گسترده‌تری از وطن دارد و علاوه بر پیوندهای عاطفی، پیوندهای سیاسی ایرانیان را با سرزمین خود مشخص

می‌کند، از دوره باستان به بعد برای ایرانیان پیام‌آور محدوده‌های جغرافیایی و مرزهای ایران بوده است. ایران در واقع خود یک مفهوم سرزمینی نیز هست و به همین جهت واژه «ایران‌زمین» مشخص‌کننده محدوده‌های سرزمینی آن است. برخلاف برخی دیدگاه‌های پست‌مدرن^{۲۶} یا نگاه‌های ایدئولوژیک قوم‌گرایانه^{۲۷}، ایران به‌مثابه یک مفهوم جغرافیایی و یا به مفهوم «کشور»، مخلوق دوران مدرن نیست، بلکه از دیربگام یک پدیده «سرزمینی» را تداعی کرده است. جرار دنیولی، برجسته‌ترین پژوهشگر ایران‌شناس نیمه دوم قرن بیستم، در اثر برجسته خود به نام *ایده ایران*^{۲۸} نشان می‌دهد که چگونه «ایران» به‌مثابه یک مفهوم قومی از دوران هخامنشیان و به‌مثابه یک مفهوم هویتی سرزمینی از اواسط دوران اشکانی برای ایرانیان معنا پیدا کرد و با ظهور دودمان ساسانی رسمیت یافت. بسیاری از شعرا و نویسندگان ایرانی پس از اسلام همین مفهوم سرزمینی را در قالب اشعار حماسی به ایرانیان زمان خود منتقل کردند و همچون فردوسی در بیت‌های «چو ایران باشد تن من مباد...»، مفهوم جغرافیایی هویت ایرانی را با موجودیت ایرانیان یکسان دانستند. برخی از شعرای دیگر ایرانی همچون نظامی گنجوی ایران را به‌منزله یک واحد سرزمینی قلب زمین خوانده‌اند، و آن را با همه جهان برابر دانسته‌اند:

همه عالم تن است و ایران دل نیست گوینده زین قیاس خجل
چون که ایران دل زمین باشد دل ز تن به بود یقین باشد

این موضع‌گیری نه‌تنها بیانگر نوعی علاقه وافر به سرزمین ایران است، بلکه در نهایت فداکاری و ازجان‌گذشتگی، یعنی از دست رفتن «تن» فانی در راه «دل» باقی، یعنی «ایران‌زمین» و در نهایت تلاش برای حفظ مرزها و بر آن اساس ارزشهای ملی و تمدنی آن را توصیه می‌کند.

۳- میراث سیاسی و نهاد دولت

یکی از عمده‌ترین عناصر تشکیل‌دهنده هویت ملی ایرانی که در میراث تاریخی و ادبی آن بازتاب یافته است، میراث سیاسی ایران و مسئله تداوم دولت ایرانی است که بیشتر پژوهشگران آن را نادیده گرفته‌اند. اندیشه دولت و آرمانشهری ایرانی که در ادبیات سیاسی کشور به شکل شاهی آرمانی تجسم یافته بود، عامل مهم رستاخیز سیاسی ایران و ظهور دولتهای محلی ایرانی

پس از اسلام بود. این اندیشهٔ آرمانی و میراث سیاسی دولت و ساختارهای آن به گونه‌ای نادرست در نظامهای خلافت و دولت پس از اسلام از بنی‌امیه به بعد مورد تقلید قرار گرفت و سنگ بنای دولتهای اموی و عباسی شد.^{۲۹} در واقع چنانچه تاریخ و سرزمین ایران را دو پایهٔ اساسی تداوم هویت ایرانی بدانیم، نهاد دولت و اندیشهٔ شاهی آرمانی^{۳۰}، که در واقع به لحاظ فلسفی - سیاسی همان دولت آرمانی مبتنی بر عدالت و قدرت است، پایهٔ سوم آن را تشکیل می‌دهد. در اندیشهٔ سیاسی ایران باستان در واقع این دولت است که پاسداری اصل تداوم تاریخی و سرزمینی ایران را به‌عهده دارد، و هرچه میراث سیاسی ایران، یعنی اندیشهٔ دولت مبتنی بر عدالت و قدرت بیشتر بر اندیشهٔ شاهی آرمانی و ریشهٔ مردمی آن تطابق یابد، تداوم تاریخ و جغرافیای ایران آسان‌تر و مستحکم‌تر خواهد بود. انحراف دولت و رهبران دولت ایرانی از اندیشهٔ عدالت موجب دورشدن فره ایزدی از آنها خواهد شد^{۳۱} و شکافی میان طبقهٔ حاکم و مردم ایران به‌وجود خواهد آورد که گسسته‌های تاریخی و سرزمینی را به‌دنبال خواهد داشت.^{۳۲}

حضور میراث سیاسی، یعنی اندیشهٔ دولت عادل و مقتدر ایرانی در تمامی آثار تاریخی مربوط به ایران چه بخشهای اسطوره‌ای و چه تاریخی آن نمودار است. در واقع همین خاطرهٔ تاریخی از دولت ایرانی در عصر اساطیر و عصر تاریخی تراشکانی و ساسانی بود که به نخبگان ایرانی پس از اسلام برای احیای اقتدار ایران انگیزه داد. بدون شک بنیان‌گذاران دودمانهای محلی ایرانی نظیر صفاریان، طاهریان، آل‌بویه، دیلمیان و سامانیان و دولتهای بعدی نظیر غزنویان و تمامی دولتهای ایرانی پس از حملهٔ مغول از وجود دولتهای مقتدر ایرانی پیش از اسلام آگاهی داشته و از آن انگیزه گرفته‌اند.^{۳۳} اظهارنظرها، موضع‌گیریها و سیاستهای این نخبگان حاکم، که در کتاب‌های تاریخی زمان خود آنها ثبت شده است، حاکی از این آگاهی تاریخی است. به علاوه، تلاشهای نخبگان محلی ایرانی برای احیای میراث سیاسی و تاریخی ایران از دوران اساطیری تا ظهور اسلام در قالب کتابهای نظم و نثر جدید، نظیر انواع شاهنامه‌های قبل از فردوسی^{۳۴} بازتاب یافته است. خود شاهنامه نشان از تأثیرگذاری میراث سیاسی ایران در تداوم دولت ایرانی و احیای سریع آن پس از گسسته‌های طولانی و یا کوتاه دارد. دولت ایرانی نه تنها عامل اصلی تداوم تاریخی و جغرافیایی ایران بوده است، بلکه وظیفه‌ای اساسی برای ارتقای میراث ادبی، تمدنی و دینی آن نیز داشته است.

۴- میراث فرهنگی ایران

تاریخ، جغرافیا و اندیشه دولت آرمانی ایرانی در آداب و رسوم، سنتها، آیینها و آثار نثر و نظم بسیار متعددی ثبت شده است که می‌توان از آن به‌مثابه میراث فرهنگی ایران نام برد. این میراث شامل آداب و رسوم و آیینهایی است که از عهد واپسین تاریخ ایران تا به امروز همچنان تداوم یافته و بخشی جداناپذیر از هویت و فرهنگ ملی ایرانی شده‌اند. برخی از این آیینها همانند نوروز نه تنها در ایران کنونی، بلکه در ماورای مرزهای آن، یعنی در حوزه تمدنی ایرانی گرامی داشته می‌شود و همه جهانیان نیز آن را نشانه‌ای از فرهنگ و میراث فرهنگی ایران می‌دانند. برخی از آداب و رسوم ایرانی پس از اسلام نیز در بستر دین جدید همچنان تداوم پیدا کرد. برخی از این آیینها نظیر جشنهای سده و مهرگان که در دورانهای اخیر گرامی داشته می‌شوند، همچنان در زمره میراث فرهنگی ایران قرار دارند. میراث فرهنگی ایران همچنین کتابها و آثار برجسته‌ای است که درباره تاریخ، گستره سرزمینی، آیینها و سنتها و اندیشه‌های دینی - فلسفی - سیاسی ایران به رشته تحریر درآمده است. در این زمینه به‌ویژه آثار منظوم پس از اسلام اهمیت فراوان پیدا می‌کند. آثار شعرای بزرگی همچون فردوسی، رودکی، نظامی، حافظ، سعدی، مولوی، ناصر خسرو، انوری، ابوسعید ابوالخیر، سنایی، عطار، خیام و صدها شاعر دیگر در بردارنده بخشهای مهم تاریخ، گستره سرزمینی، میراث سیاسی (نهاد دولت) و اندیشه‌های سیاسی، فلسفی و دینی ایرانیان است. مفاهیم والای شاهنامه، گلستان و بوستان سعدی، غزلیات حافظ، مثنوی معنوی و خمسه نظامی و دهها اثر ادبی دیگر گنجینه‌های گرانبهایی هستند که نه تنها نظایر آن را کمتر می‌توان در سایر نقاط جهان یافت، بلکه شکل‌دهنده روح و روان ایرانی در گذر تاریخ نیز بوده‌اند.

در کنار این آثار میراث ادبی ایران، زبان فارسی از اهمیت والایی برخوردار می‌شود. گرچه برخلاف نظر برخی از پژوهشگران، تنها نمی‌توان به زبان فارسی به‌منزله عمده‌ترین عنصر سازنده هویت ملی ایرانی اکتفا کرد، از آنجا که تمامی میراث ادبی، تاریخی، عرفانی، دینی و فلسفی اندیشه ایرانی، و نیز اکثر کتابهای نظم و نثر مربوط به تاریخ و اساطیر ایران به زبان فارسی نوشته شده است، این زبان را می‌توان یکی از ارکان عمده هویت ملی ایرانی به‌شمار آورد.

گذشته از این، برخلاف دیدگاه‌های غیرتاریخی برخی پژوهشگران و یا نخبگان قوم‌گرا، زبان فارسی هرگز بر اقوام ایرانی تحمیل نشده^{۳۵} و میراث ادبی نظم و نثر همه اقوام ایرانی عمدتاً به زبان فارسی ثبت شده است. رواج زبان فارسی به مثابه زبان اداری و آموزشی ایران به دوران معاصر محدود نمی‌شود، و از سیاستهای دولت مدرن پس از مشروطیت نیست، بلکه در گذشته‌های دور و نزدیک نیز تمامی ایرانیان ساکن کشور، حتی در دورافتاده‌ترین نقاط آن به زبان فارسی و عربی آموزش می‌دیده و تحصیل می‌کرده‌اند. نه تنها وجود صدها اثر تاریخی، ادبی و دینی فارسی متعلق به مناطقی همچون آذربایجان، کردستان، خوزستان و بلوچستان نشانگر رواج زبان فارسی در این مناطق بوده، بلکه خاطرات بسیاری از مردان و زنان دوره معاصر بیانگر این نکته است که زبان فارسی زبان آموزشی اصلی همه ایرانیان بوده است.^{۳۶} کمتر اثری است که میراث تاریخی یا ادبی مناطق گوناگون ایران را به زبانی به جز فارسی ثبت کرده باشد، و تنها گاه می‌توان آثار معدودی را در اشعار برخی شعرای محلی به زبانهایی چون ترکی، کردی و بلوچی پیدا کرد. این نکته به هیچ وجه به منزله تحقیر زبانهای محلی ایرانی نیست، بلکه بدان مفهوم است که زبان فارسی انتقال‌دهنده میراث تاریخی، سیاسی، ادبی، فلسفی و دینی همه ایرانیان در سراسر ایران زمین بوده است. برای نمونه چهار اثر تاریخی مربوط به تاریخ مناطق کردنشین ایران و یا ایلات، طوایف یا امیرنشینان کرد، یعنی شرف‌نامه بدلیسی، حدیقه ناصریه، زبده التواریخ سندیجی و سیرالاکراد و تحفه ناصریه به زبان فارسی نوشته شده است.^{۳۷} کتاب سفینه تبریز که در ۷۲۱ ه. ق نوشته شده است، فهرست بیش از ۲۵۰ کتاب موجود در کتابخانه‌های تبریز آن دوران را ثبت کرده است که اکثر آنها به زبان فارسی و یا عربی است و هیچ ذکری از یک اثر منظوم و مثنوی ترکی در آن نیست.^{۳۸}

این واقعیتها حاکی از آن است که فارسی به واقع از سوی همه ایرانیان در دوران پس از اسلام به مثابه زبان ملی (آموزشی و اداری) کشور شناخته می‌شده و هیچ یک از دولتهای ایرانی پس از اسلام سیاست تحمیلی خاصی برای ترویج آن نداشته‌اند. از آنجا که مسئله زبان از اواسط قرن بیستم میلادی در ایران تبدیل به یک مسئله سیاسی شد، و نخبگان سیاسی محلی تحت حمایت بازیگران نظام جهانی به سیاسی‌کردن زبانهای محلی و تبدیل آن به ابزارهایی علیه یکپارچگی

سرزمینی، تمدنی و فرهنگی ایران پرداختند، بحثهایی در مورد تحمیل زبان فارسی و ریشه‌کن‌ساختن زبانهای محلی از سوی دولتهای ایران مطرح شد که با واقعیات تاریخی و سابقه زبان فارسی در مناطق تحت سکونت اقوام ایرانی قابل تطبیق نیست. از آنجا که مخالفان میراث تاریخی، سیاسی، فرهنگی ایران و نیز بازیگران جهانی و منطقه‌ای و نخبگان قوم‌گرای تحت حمایت آنها تمامی تلاش خود را متوجه تضعیف زبان فارسی به‌مثابه زبان ملی ایران کرده‌اند^{۳۹} و از این طریق درصدد مخدوش‌ساختن هویت تاریخی و فرهنگی ایران و درهم‌کوبیدن وحدت ملی آن برآمده‌اند^{۴۰}، حفاظت از زبان فارسی به‌مثابه زبان ملی همه ایرانیان یکی از وظایف اصلی دولتها، نخبگان و پژوهشگران ایرانی محسوب می‌شود.

۵- جامعه و مردم ایران

ممکن است در نظر گرفتن جامعه و مردم به‌مثابه یکی از شاخصه‌های هویت ملی امری شگفت به‌نظر آید، چرا که همیشه مردم را در کنار عناصر دیگر، بخشی از عوامل تشکیل‌دهنده دولت در نظر گرفته‌اند. با این همه باید به این نکته مهم توجه داشت که بدون در نظر گرفتن جایگاه و نقش جامعه و مردم ایران، در زمانهای گذشته و حال و یا آینده، در شکل‌دادن به میراث فرهنگی و سیاسی ایران و تضمین تداوم سرزمینی آن، درک تمامیت هویت ملی ایرانی و پویایی آن بسیار دشوار خواهد بود. گذشته از آن حذف جایگاه جامعه و مردم ایران به‌منزله یکی از عناصر اصلی هویت ملی ایرانی زمانمندبودن این هویت و پویایی آن را با مشکل مواجه می‌سازد. توجه به نقش مردم ایران به‌منزله یکی از عناصر هویت ملی موجب درک درست‌تر ماهیت هویت ملی و اندیشه سیاسی ایرانی نیز خواهد شد. گذشته از آن در بازسازی و بازتعریف هویت ملی ایرانی و روزآمدساختن منظومه معنایی هویت ملی برای دوران معاصر، تمرکز بر جایگاه مردم ایران اهمیت خاصی پیدا می‌کند.

مطالعه دقیق‌تر اندیشه و فلسفه سیاسی ایران، به‌ویژه آن‌گونه که توسط ایرانیان پس از اسلام بازسازی و بازتعریف، و در حماسه ملی ایران، یعنی شاهنامه فردوسی جلوه‌گر شد، نشان می‌دهد که برخلاف برداشتهای نادرست رایج، در اندیشه آرمانشهری یا شاهی آرمانی و به

عبارتی فلسفه سیاسی ایرانی، مردم جایگاه اصلی را داشته‌اند. به عبارت دیگر در اندیشه سیاسی ایران مردم همیشه نقش محوری ایفا کرده‌اند، و تداوم و بقای سرزمینی، تاریخی و فرهنگی ایران‌زمین همیشه رابطه تنگاتنگی با جایگاه محوری مردم آن داشته است. برخلاف برخی تصورات و برداشتهای رایج، اساطیر و تاریخ ایران بازتولید نقش نخبگان سیاسی حاکم (پادشاهان) و محوریت آنها نیست. تأکید اصلی فردوسی بر قهرمانان ملی ایرانی است که از درون مردم برخاسته و در حفظ تداوم تاریخی و فرهنگی و سیاسی ایران‌زمین نقش‌آفرینی کرده‌اند. مطالعه دقیق‌تر شاهنامه حاکی از آن است که در ذهن و روان ایرانیان و نخبگان فکری آنها، قهرمانان مردمی همچون کاوه آهنگر، فریدون، رستم، سهراب، سیاوش، گیو، گودرز، گردآفرید، اسفندیار و نظایر آنها جایگاه والاتری از بسیاری نخبگان سیاسی کنترل‌کننده اقتدار داشته‌اند. بسیاری از مشکلات و نابسامانیها و تراژدیهای تاریخی و اسطوره‌ای ایران ناشی از عملکرد نادرست نخبگان سیاسی حاکم بوده و سرانجام در اثر مداخله قهرمانان ملی و فداکاریهای آنان به سامان رسیده است.

توجه به مردم ایران به‌مثابه عنصر عمده سازنده هویت ملی ایرانی نه تنها موجب درک درست‌تر فلسفه سیاسی ایران، بلکه باعث پویایی و تداوم هویت ملی ایرانی در حال و آینده نیز می‌شود، چراکه در دوران مدرن، پویایی و تداوم نظام و ثبات سیاسی بر جایگاه مردم و حضور و مشارکت آنها و سه نکته زیر اساسی استوار است که هر سه جایگاه خاصی در اندیشه سیاسی ایران دارند:

الف) برابری در مشارکت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی

در فلسفه سیاسی ایرانی نه تنها مردم نقش محوری در حفظ و بقای کشور دارند، بلکه به‌مثابه یک مقوله واحد و منسجم نیز نگریسته می‌شوند. به عبارت دیگر به‌رغم وجود تفاوت اندیشه‌ها و عقاید گوناگون دینی و قومی، مردم ایران هویت واحد پیدا می‌کنند و در تمامی شئون اجتماعی و سیاسی و اقتصادی از برابری برخوردار می‌شوند. برای نمونه در هیچ‌کجای شاهنامه فردوسی مردم ایران به لحاظ عقیدتی یا دینی بر یکدیگر برتری ندارند، و تحمیل عقیده و

یکسان‌سازی عقیدتی و دینی تجویز نمی‌شود. داستان «رستم و اسفندیار» بهترین نمونه این آزاداندیشی و تساهل فکری است، چرا که اصولاً نبرد این دو نشانه تلاش یک طرف (گشتاسب، در رأس نظام سیاسی) برای تحمیل عقیده دینی از طریق اسفندیار، و مقاومت طرف مقابل (رستم، نمونه چهره مردم ایران) در برابر این تحمیل است. پیروزی رستم بر اسفندیار (به‌رغم رویتن‌بودن او) نیز نشانه محویت آزادی و اهمیت آزادی عقیدتی در چهارچوب تمامیت سرزمین ایران و وفاداری به آن در فلسفه سیاسی ایرانی است. امروزه نیز براساس همین فلسفه سیاسی، مردم ایران فارغ از هر عقیده، دین و لهجه و زبانی می‌بایست نقش محوری در سیاست‌گذاریهای کشوری داشته باشند و از برابری در همه زمینه‌های مشارکت در سرنوشت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایران برخوردار شوند.

ب) برابری جنسیتی

توجه به نقش و جایگاه محوری مردم در بازسازی هویت ملی ایرانی متضمن رفع تبعیضات جنسیتی در کنار تضمین مشارکت همه اقشار مردم ایران در حیات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی نیز هست. برخلاف تصور نادرست رایج، در فلسفه اندیشه سیاسی ایران نیز، به‌ویژه آن‌گونه که در حماسه شاهنامه جلوه‌گر شده است، تبعیض جنسیتی میان زن و مرد و خوارشمردن زنان از جایگاه چندانی برخوردار نیست، و در هیچ کجای شاهنامه زنان به خاطر زن‌بودن و یا به خاطر تعلق به اقوام یا مذاهب گوناگون خوار شمرده نشده‌اند^{۴۱} و حقوق آنها پایمال نگردیده است. زنانی همچون فرانک (مادر فریدون)، رودابه (همسر زال و مادر رستم)، تهمنه (همسر رستم و مادر سهراب)، گردآفرید (دختر هژیر، یکی از قهرمانان ملی ایران)، فرنگیس (دختر افراسیاب تورانی و همسر سیاوش ایرانی)، منیژه (دختر افراسیاب تورانی و همسر بیژن، نواده دختری رستم)، کتابون (دختر قیصر روم و همسر گشتاسب و مادر اسفندیار)، گلنار (همسر اردشیر پاپکان)، شیرین (همسر خسرو پرویز)، پوراندخت و آذرمدخت (دختران خسرو پرویز) از جمله چهره‌های مردمی شاهنامه هستند که از آنها به شایستگی یاد شده است. بدین خاطر پایبندی به برابری جنسیتی و اعمال آن از لازمه‌های اصلی سیاست‌گذاری ملی در چهارچوب هویت ملی

ایرانی است. در فرهنگ ایرانی و تاریخ ایران، برخلاف جامعه جاهلی عرب پیش از اسلام و حتی پس از آن، نگرش منفی درباره زنان به خاطر زن بودن کمتر وجود داشته است. احترام ایرانیان به چهره‌های تاریخی زنان اسلام به‌ویژه حضرت فاطمه زهرا و حضرت زینب(س) و نظایر آن و ستایش نقش اجتماعی و سیاسی آنها در زمانه خود، بازتاب تأثیر نگرش و فرهنگ ایرانی نسبت به زنان و مسئله جنسیت و برابری آن بوده است.

ج) حکومت مبتنی بر داد و دهش (عدالت)

در نظر گرفتن مردم ایران به‌مثابه یکی از عناصر عمده سازنده هویت ملی ایرانی و درک جایگاه آنها در هویت ملی ایرانی و تاریخ و میراث سیاسی و فرهنگی ایران موجب درک درست‌تر اندیشه «عدالت» و «داد و دهش» در فلسفه سیاسی ایران می‌شود. اصولاً باید توجه داشت که «عدالت» یا «داد و دهش» به‌مثابه یکی از مفاهیم محوری در فلسفه سیاسی ایرانی، همیشه در چهارچوب رابطه میان دولت و جامعه و یا به عبارت دقیق‌تر رابطه میان نخبگان سیاسی حاکم و مردم معنا پیدا کرده است. اندیشه آرمانشهری و یا شاهی آرمانی همیشه با اندیشه داد و دهش و عدالت رابطه داشته است. رهبران آرمانی ایرانی همچون فریدون و کیخسرو نه تنها خود از میان مردم ایران به‌پاخاسته و به مقام فرمانروایی ایران‌شهر رسیده‌اند، بلکه در طول حیات خود نیز بر مردم براساس نیکی و عدالت و داد و دهش فرمانروایی می‌کرده‌اند. در فلسفه سیاسی ایرانی نیز این معنا به‌خوبی نهفته است که مردمان نیک‌رفتار عادی می‌توانند به مقام آرمانشاهی و فرمانروایی ایران‌شهر دست یابند، و حفظ و تداوم فرمانروایی آنها نیز بر تداوم عدالت استوار است. فردوسی پس از درگذشت فریدون، بزرگ‌ترین فرمانروایی آرمانی شاهنامه، این فلسفه را به‌خوبی جلوه‌گر می‌سازد که نژاد و ویژگیهای مافوق بشری و الهی عامل بقا و خوشنامی نخبگان سیاسی حاکم نیست؛ مردمی بودن و آزادی و عدالت‌پروری فرمانروایان دلیل این امر است، و هر فردی از مردم ایران با همان ویژگی می‌تواند به مقام الای فریدون برسد.

فریدون فرسخ فرشته نبود	به مشک و به عنبر سرشته نبود
به داد و دهش یافت این نیکویی	تو داد و دهش کن، فریدون تویی

۶- دین و میراث معنوی ایران

دین از عمده‌ترین عناصر هویتی جامعه بشری است، و در ایران نیز دین اسلام و آیین تشیع که اکثر مسلمانان ایران پیرو آن هستند، نقش مهمی در هویت ملی ایرانی و تداوم سرزمینی کشور داشته است. گرچه برخی‌ها بر آن بوده‌اند که اصولاً دین و اسلام را در برابر ایرانیّت یا هویت ملی ایرانی قرار دهند^{۴۲}، اما این عمل تقابلی را یا از روی عدم شناخت دگرگونی‌های تاریخی ایران انجام داده و یا براساس اصول ایدئولوژیک درصدد نفی ایرانیّت و نادیده گرفتن و یا ناچیز شمردن آن برآمده‌اند. همان‌گونه که پیش از این گفته شد، این تقابلی نوعی عمل غیرتاریخی و نمونه‌ای از خطای روش‌شناختی کاهش‌گری است، که در آن هویت ایرانی را به عنصر دینی آن، آن‌هم دین اکثریت جامعه ایرانی کاهش داده‌اند. در مقابل این کاهش‌گرایی دینی، برخی به کاهش‌گری ملی نیز دست زده و با ارتکاب همان خطای روش‌شناسانه، درصدد برآمده‌اند ملیّت و ایرانیّت را در برابر دین اسلام قرار دهند و اهمیت دومی را نادیده بگیرند. اینان نیز هویت ایرانی را به یکی از عوامل عمده آن که ملیّت و تاریخ و فرهنگ باستانی ایرانی است، کاهش داده‌اند. هر دو گروه، هویت ملی ایرانی را نه به شکل فراگیر بلکه به شکل محدود آن مورد توجه قرار داده‌اند. واقعیت آن است که در گذشته ایران، دین نقش مهمی در هویت ایرانی داشته، ولی در تحول تاریخی، ادیان دچار تحول شده‌اند. قبل از ظهور زرتشت ایرانیان فلات ایران به ادیان دیگری همچون میترائیسم و نظایر آن باور داشتند^{۴۳}، پس از آن دین زرتشت به بخش مهمی از هویت ایرانی تبدیل شد و ایرانیان نیازهای معنوی خود را از طریق عمل به احکام آن برآورده می‌کردند.^{۴۴} با ظهور اسلام، دین زرتشت موقعیت پیشین خود را از دست داد و اکثریت ایرانیان آیین جدید را پذیرفتند. بدین‌گونه است که پذیرش اسلام به‌هیچ‌وجه متضاد با هویت ایرانی قلمداد نشد و بزرگ‌ترین فرهیختگان ادبی، فکری و سیاسی ایران که به رستاخیز ادبی، فرهنگی و سیاسی کشور همت گماشتند، از مسلمانان معتقد و مؤمن بودند. در همان حال، همین مؤمنان مسلمان با تعصب تمام میراث تاریخی، تمدنی، فرهنگی و سیاسی ایران باستان را زنده نگاه داشتند و زمینه رستاخیز دولت ایرانی را فراهم کردند.

میان عنصر دینی و معنوی هویت ایرانی و عناصر تاریخی، فرهنگی و سیاسی ایران تا دوره معاصر هیچ‌گونه تضادی وجود نداشت. تقابلی ظاهری میان دین اسلام با ملیّت ایرانی و میراث

باستانی آن زمانی شروع شد، که دین یا ملیت به ابزار سیاسی و ایدئولوژیک نظام‌های سیاسی (پهلوی دوم و جمهوری اسلامی) تبدیل شد و از آنها برای تحکیم اقتدار و گسترش مشروعیت بهره‌برداری به عمل آمد. خود این ابزاری شدن و سیاسی شدن دین یا میراث ملی ایرانی عامل اصلی کاهش‌گرایی هویتی نیز هست، چراکه بهره‌برداران از عنصر ملیت و ایرانیت به نفع اهمیت دین می‌پردازند و بهره‌برداران از دین به مثابه ابزار مشروعیت و اقتدار، به نفع ایرانیت و میراث فرهنگی، تاریخی و باستانی آن دست می‌زنند. این کاهش‌گری ملی یا دینی با روح ایرانی و نگاه فراگیر ایرانی به هویت خود بیگانه بوده، به همین دلیل با واکنش مردمی مواجه است. در دوره معاصر، ایرانیان در برابر کاهش‌گرایان ملی به تقویت عنصر دینی و معنوی هویت خود دست زده‌اند، و در برابر کاهش‌گرایان دینی، به تقویت عناصر ملی هویت ایرانی پرداخته‌اند.

همان‌گونه که پیش از این گفته شد، دین یکی از گونه‌های هویتی اجتماعی جامعه بشری است و نمی‌تواند در برابر هویت ملی قرار گیرد. در داخل یک سرزمین ملی، ادیان گوناگون هم‌زمان وجود دارد، و کاهش‌دادن هویت ملی به یکی از ادیان باعث نادیده گرفتن پیروان ادیان دیگر می‌شود و به وحدت ملی کشور خدشه وارد می‌سازد. به هر صورت، دین یکی از عناصر مهم هویت ملی ایرانی است و نمی‌توان به نام ایرانیت اهمیت دین را نادیده گرفت و نیز به نام اسلام اهمیت میراث تاریخی، سیاسی، تمدنی و فرهنگی ایرانی را.

□ تحولات جهانی و آینده هویت ملی ایرانی

با پایان جنگ سرد در پایان دهه ۱۹۸۰ م. و سرعت شتاب‌زای تحولات جهانی، منطقه‌ای و داخلی توجه به هویت ملی از اهمیت بیشتری برخوردار شده است. در حال حاضر در سه سطح جهانی، منطقه‌ای و داخلی با سه مسئله و چالش بالقوه بر سر راه هویت و وحدت ملی ایرانی مواجه هستیم که بحث درباره آنها ضروری می‌نماید.

۱- جهانی شدن و هویت ملی ایران

درباره جهانی شدن و تأثیر آن بر مسائلی همچون هویت ملی، مرزها، حاکمیت و دولت بحث‌های فراوان صورت گرفته است.^{۴۵} محور یکی از بحث‌ها، به‌ویژه در جامعه ما تأثیر

جهانی شدن بر هویت ملی و تضعیف نقش دولت و رشد قوم‌گرایی است. با این همه، تحلیل عمیق و همه‌جانبه‌ای درباره این مسائل صورت نگرفته و مسئله همچنان در سطح مطرح می‌شود. در زمینه تأثیر جهانی شدن بر هویت ملی، دولت و قومیت ذکر چند نکته ضروری است.

الف) جهانی شدن پدیده جدیدی نیست و اصولاً توافق چندانی میان پژوهشگران بر سر ماهیت آن وجود ندارد، و هر یک براساس نگرش خود سرمنشأ و ماهیت خاصی برای جهانی شدن در نظر می‌گیرد. برخی عمده‌ترین ویژگی آن را ویژگی اقتصادی می‌دانند^{۴۶} و برخی فرهنگی و سیاسی^{۴۷}. جهانی شدن قبل از اینکه بیشتر به مثابه یک فرایند مطرح باشد، به منزله یک چهارچوب گفتمانی مطرح است، و تأثیرات آن بر دولت، هویت ملی و قومی بیشتر از برداشتها و استنتاجات ذهنی موجود در محدوده‌های گفتمانی سرچشمه می‌گیرد تا تأثیر آن به منزله یک فرایند جهانی. گفتمان جهانی شدن نیز همانند سایر گفتمانها عمر محدود داشته، و جای خود را به گفتمان جدیدی می‌دهد، اما پدیده‌هایی همچون ملیت، مرز و دولت به دوام و بقای خود ادامه خواهند داد.^{۴۸}

ب) دولت به مثابه عمده‌ترین و مهم‌ترین بازیگر عرصه داخلی و بین‌المللی معاصر غیرقابل جایگزین است. گرچه در قرن بیستم فرایندهای جهانی شدن، همبستگی متقابل، ظهور بازیگران غیردولتی و گسترش ارتباطات بر دولت و اقتدار آن تأثیر گذاشته است، اما نتوانسته است آن را از صحنه زندگی داخلی و بین‌المللی بشری حذف کند.^{۴۹} به‌رغم گسترش ارتباطات و کاهش توان دولتها برای تأثیرگذارهای فرامرزی، مرزهای ملی همچنان تحت حاکمیت دولتهاست و این مسئله توان دولت را برای کنترل فرایندهای اطلاعاتی و ارتباطی از میان نبرده است. دولت بیش از هر چیز تنظیم‌کننده روابط بشری در سطح داخلی و خارجی است و اقتدار خود را همچنان حفظ خواهد کرد.

پ) به‌رغم دگرگون شدن محدود مفهوم هویت ملی و ضرورت بازسازی آن، جهانی شدن به از میان رفتن آن کمک نکرده است. برعکس، هویت ملی در عرصه جهانی به‌ویژه در مناطقی که از گسترش فرهنگ مسلط غرب و به‌ویژه اقتدار اقتصادی، فرهنگی و ارزشهای ایالات متحده آمریکا نگران هستند، بیشتر از پیش تقویت شده است.^{۵۰} تقویت هویت ملی تنها ابزار ایستادگی

در برابر سلطهٔ نهفته در فرایند جهانی‌سازی کنونی است. بنابراین با گسترش فرایند جهانی‌شدن، دو جریان آگاهی از هویت‌های فراملی بشری و هم‌زمان با آن تقویت همبستگی و هویت ملی با یکدیگر روی می‌دهند.

از سوی دیگر برخلاف تصور برخی از پژوهشگران و نخبگان و جریان‌ات سیاسی قوم‌گرا، جهانی‌شدن دوران خیزش قومیتها نیست. در سالهای دههٔ ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ م. که جهانی‌شدن سرعت کنونی خود را نداشت، حرکت‌های قومی قدرتمندتری در عرصهٔ جهانی وجود داشت. از سوی دیگر جهانی‌سازی به‌مثابهٔ فرایندی که از سوی بازیگران اصلی نظام جهانی هدایت و تقویت می‌شود، اصولاً با ناآرامی‌های قومی مخالف است، چرا که این ناآرامیها و بی‌ثباتی‌های ناشی از گسترش حرکت‌های سیاسی قومی بیش از هر چیز با بنیادهای اساسی جهانی‌شدن که لیبرال دموکراسی و اقتصاد بازار آزاد است، در تضاد است. هرگونه بی‌ثباتی ناشی از قومیت و قوم‌گرایی می‌تواند ثبات منطقه‌ای و جهانی را برهم بزند و در نتیجه صلح و ثبات ضروری برای گسترش اقتصاد بازار و لیبرال دموکراسی را از میان بردارد.^{۵۱} بازیگران عمدهٔ نظام جهانی نظیر ایالات متحدهٔ آمریکا در آغاز قرن بیستم و یکم مخالفت خود را با ظهور واحدهای ملی ناشی از قوم‌گرایی ابراز داشته و بیشتر به حفظ وحدت و یکپارچگی سرزمینی کشورهای چندقومیتی نظیر افغانستان و عراق اصرار می‌ورزیده‌اند تا تشویق قوم‌گرایی. مخالفت آمریکا با استقلال کردهای عراق و حتی برنامه‌های فدرالیسم احزاب کرد عراقی نمونهٔ این تضاد میان فرایند جهانی‌سازی - جهانی‌شدن با قومیت‌گرایی است.^{۵۲}

از آنجا که ایران کشوری است دارای پیشینهٔ سیاسی، تمدنی و دولتی درخشان و از میراث فرهنگی و معنوی والایی نیز برخوردار است، فرایند جهانی‌سازی - جهانی‌شدن به‌مثابهٔ یک چالش برآمده از گسترش قدرت و فرهنگ غرب می‌تواند به انگیزش علایق و احساسات ملی ایرانی منجر شود؛ چرا که مقایسهٔ وضعیت نامساعد و نابسامان ایران کنونی با اقتدار و شکوه گذشته از یک‌سو و چالش‌های ناشی از سلطهٔ فرهنگ و ارزش‌های تمدن غرب بر ارزش‌های ملی و تمدنی ایرانی از سوی دیگر، می‌تواند انگیزهٔ مهمی برای تلاش در جهت بازسازی هویت ملی ایرانی و توجه به منافع ملی ایران در جهان متلاطم کنونی باشد.

بایسته‌ها: لزوم بازسازی هویت فراگیر ملی ایرانی

آنچه موجب می‌شود تا هویت ملی ایران و به تبع آن وحدت ملی ایران در عصر گسترش تحولات جهانی و منطقه‌ای در معرض چالش قرار بگیرد همان پدیده‌ای است که پیش از این از آن به مثابه نگرش کاهش‌گراانه به هویت ملی ایرانی نام بردیم. چالشهای داخلی، منطقه‌ای و جهانی موجود بیش از هر چیز باید ایرانیان را بر این دارد تا در بازتعریف هویت ملی خود نگرش فراگیر در پیش بگیرند. رعایت این نکته به‌ویژه از سوی دولت ایران ضرورت دارد، چراکه سیاستگذاری هویتی کاهش‌گراانه در نیم قرن گذشته مشکلات زیادی برای جامعه ایرانی به بار آورده است. تنها براساس یک سیاستگذاری مبتنی بر در نظر گرفتن همه عناصر سازنده هویت ملی ایرانی، آن‌گونه که پیش از این بدان اشاره شد، می‌توان به هدفهای برتری چون توسعه ملی، وحدت ملی و تحقق منافع ملی دست پیدا کرد. به‌رغم ضرورت بازسازی هویت ملی ایرانی براساس عناصر فراگیر سازنده آن، چهار نگاه هویتی کاهش‌گراانه در میان جریانات گوناگون سیاسی - اجتماعی جامعه ایرانی دیده می‌شود که تلاش برای شناخت و اصلاح آن ضروری است.

۱- کاهش‌گرایی سنتی - دینی

نگاهی است که با نادیده گرفتن عناصر تاریخی و ملی هویت ایرانی، دین اسلام را در برابر ایرانیت قرار می‌دهد و به نفی میراث ملی و به‌ویژه میراث باستانی ایران می‌پردازد، و بر آن است که هویت ملی ایرانی بیش از هر چیز در دین، آن‌هم گرایش خاصی از آن خلاصه شود.^{۵۳}

۲- کاهش‌گرایی قومی

برخی از جریانات چپ‌گرای ایرانی، به‌ویژه جریانات مارکسیستی که با سقوط اتحاد شوروی و کمونیسم با نوعی بحران هویت مواجه شده‌اند، برای مقابله با جریانات ملی‌گرایانه و در رقابت با آنها، که در گذشته نیز مسئله عمده این جریانها بوده است، بیشترین تلاش خود را در جهت تقویت قوم‌گرایی و سیاسی‌کردن مسائل قومی ایران متمرکز کرده‌اند.^{۵۴} جریانات چپ‌گرای قومی همچون فرقه دموکرات آذربایجان^{۵۵} یا احزاب چپ‌گرای قومی کرد^{۵۶} و عرب^{۵۷} نیز در این

رابطه نقش اساسی و محوری دارند، و بر آن هستند تا با ترویج قوم‌گرایی، هویت ملی ایرانی را به‌ویژه در بعد فرهنگی و سیاسی آن مورد هجوم قرار دهند، و قوم‌گرایی و احیای هویت‌های قومی را جایگزین آن سازند. این تلاش بیشتر در جهت دامن‌زدن به احساسات قومی و در تضاد قراردادن ایرانیان بر محور زبان و مذهب صورت می‌گیرد، تا بر آن اساس نوعی حمایت و بسیج توده‌ای به نفع نخبگان قوم‌گرا در جهت تحقق منافع سیاسی و قدرت‌طلبانه آنها فراهم آید.^{۵۸}

۳- کاهش‌گرایی شبه‌علمی

این نوع نگرش کاهش‌گرایانه به تازگی و با محبوبیت‌یافتن نگرش‌های انتقادی جدید غرب به‌ویژه تفکر پست‌مدرن در ایران رواج یافته و طرفداران و مشتاقان آن به همان شیوه رایج در دنیای غرب، درصدد برمی‌آیند تا به «شالوده‌شکنی» بنیانهای هویت ملی ایران دست بزنند، و اصولاً به پیروی از پیروان پست‌مدرنیسم، با روایت‌های کلان تاریخی و هویت‌سازی ملی به مخالفت برخیزند.^{۵۹} ناآگاهی این گروه از پژوهشگران از تحولات تاریخی و بی‌توجهی آنها به لزوم کاربرد «جامعه‌شناسی تاریخی» در تحلیل مسائل ایران موجب شده است تا همان چهارچوب‌های نظری ویژه غرب، نظیر دیدگاه‌های آندرسون و یا پست‌مدرن‌ها را در بحث هویت ملی ایران به‌کار گیرند، و مدعی نبودن تداوم تاریخی، و میراث فرهنگی و سیاسی برای ایران شوند. براساس این دیدگاه، هویت ملی ایرانی ساخته و پرداخته پژوهشگران و باستان‌شناسان غربی و دولت مدرن اقتدارگرای رضاشاه و پس از آن بوده است.^{۶۰} ناآگاهی این گروه از نویسندگان از تاریخ ایران و پویاییهای چندگانه آن موجب این داورها می‌شود.

۴- کاهش‌گرایی باستان‌گرایانه

برخی جریان‌ات افراطی باستان‌گرای ایرانی در نقطه مقابل کاهش‌گرایی سنتی دینی قرار دارند، و به نفی و نادیده‌گرفتن عنصر دینی و معنوی هویت ملی ایرانی، به‌ویژه دین اسلام می‌پردازند. این گروه نیز تاریخ ۱۴۰۰ ساله ایران پس از اسلام را نادیده می‌گیرند و براساس عواطف و احساسات و یا از روی ناآگاهی، هویت ملی ایرانی را نه تنها به ایران باستان کاهش

می‌دهند^۱، بلکه این نکته را نادیده می‌گیرند که بسیاری از پیشتاژان رستاخیز سیاسی و فرهنگی ایران پس از اسلام و احیاگران میراث تاریخی، سیاسی و فرهنگی باستانی آن مسلمانان مؤمن و میهن‌پرست بوده‌اند.

بدیهی است که این‌گونه نگرش‌های کاهش‌گرایانه به هویت ملی ایرانی مانع توجه به نگرش فراگیر هویت ملی ایرانی متشکل از عناصر پنج‌گانه سابق‌الذکر می‌شود. مشکل از آنجا به وجود می‌آید که دولت نیز سیاستگذاری هویتی را براساس نگرش‌های کاهش‌گرایانه فوق‌تر قرار دهد. برنامه‌ریزی سیاسی، فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی مبتنی بر یک سیاستگذاری هویتی کاهش‌گرایانه بزرگ‌ترین عامل آسیب دیدن وحدت ملی، منافع و هویت ملی ایرانی می‌شود. تنها با یک سیاستگذاری هویتی مبتنی بر نگرش فراگیر به هویت ملی ایرانی است که می‌توان زمینه مشارکت همه شهروندان ایرانی را در حیات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی آن تضمین کرد و بدین طریق وحدت ملی کشور را تحقق بخشید. از سوی دیگر این نگرش فراگیر هویتی موجب جذب همه ایرانیان فارغ از هر تعلق دینی، زبانی و گرایش سیاسی می‌شود و زمینه مشارکت همه‌جانبه آنها را برای بازسازی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی ایران فراهم می‌سازد.

این نکته به‌ویژه در زمینه نگرش کاهش‌گرایانه سنتی - دینی به هویت ایرانی اهمیت دارد، چرا که با استقرار نظام سیاسی اسلامی در کشور، بیش از هر چیز خطرهای ناشی از کاهش‌گرایی سنتی - دینی زمینه ظهور پیدا می‌کند. این نوع نگرش کاهش‌گرایانه زیانهای متعددی به دنبال می‌آورد، که اهم آن به شرح زیر است:

- ۱- از خودبیگانگی جوانان ایرانی به دلیل عدم انتقال آگاهی از تاریخ، فرهنگ و میراث سیاسی ایران به آنها از طریق نظام آموزشی. این نکته آنها را در برابر امواج قدرتمند فرهنگی ناشی از فرایند جهانی‌سازی بسیار آسیب‌پذیر می‌سازد.
- ۲- تشدید بحران هویتی به دلیل تمایل نگرش مسلط به قرارداد اسلامی در برابر ایرانیت و فشار روانی بر جامعه برای انتخاب و برتری‌دادن یکی بر دیگری.
- ۳- خطر رویاروی شدن ایران با بازیگران قدرتمند منطقه‌ای و جهانی به دلیل تأکید بیش از

حد بر آرمانهای دینی جهان‌شمول و توجه بیشتر به منافع فراملی دینی به جای منافع ملی ایرانی. این نوع آرمان‌گزایی فراملی مبتنی بر نگرش مذهبی، منافع بازیگران مسلط منطقه‌ای و جهانی را به خطر می‌اندازد و آنها را به اتخاذ سیاستهای اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و احتمالاً نظامی علیه ایران تشویق می‌کند.^{۶۲}

۴- تشویق قومیت و قوم‌گرایی به دلیل عدم آگاهی جوانان و ساکنان مناطق مرزی ایران از هویت ملی و نقش مهم اقوام ایرانی در ارتقای میراث فرهنگی، سیاسی و تمدنی ایران. دشمنی بازیگران منطقه‌ای و جهانی با نظام دین‌سالار نیز موجب می‌شود تا با درپیش‌گرفتن سیاستهای الحاق‌گرایانه (نظیر پان‌عربیسیم و پان‌ترکیسم) به تقویت حرکت‌های قوم‌گرایانه و بهره‌برداری از آن پردازند. بازیگران فرامنطقه‌ای نیز برای در فشار قراردادن نظام سیاسی درصدد برمی‌آیند از اهرم قومیت‌گرایی علیه دولت مرکزی استفاده کنند.^{۶۳} درپیش‌گرفتن ملاک‌های خاص برای جذب و استخدام شهروندان، که اصولاً خود از نگرش کاهش‌گرایانه هویتی سنتی - دینی ناشی می‌شود، موجب تقویت ذهنیت تبعیض قومی و تضعیف پایه‌های هویت و وحدت ملی ایران می‌شود.

نتیجه‌گیری

همانگونه که در بحث‌های آغازین این پژوهش گفته شد، هدف اساسی نویسنده از پرداختن به بحث هویت ملی ایرانی، شناخت نیازها و چالش‌های عمده کنونی فراروی جامعه ایرانی چه در سطح جهانی - منطقه‌ای و چه درونی و تلاش برای بازسازی چهارچوب نظری بحث هویت ملی ایرانی به منظور پاسخگویی به نیازها و چالش‌های مورد اشاره بوده است. نویسنده برخلاف برخی نگرش‌های نوین به بحث هویت ملی به‌طور عام و هویت ایرانی به‌طور خاص، همچون نگرش‌های پست‌مدرن و یا دیدگاه‌های ایدئولوژیک کاهش‌گرای فراملی - مذهبی - و فروملی - قومی - معتقد است که به کارگیری الگوهای روشی مبتنی بر دگرگونی بنیادی و گسستی و یا به عبارتی کاربست روش تحول‌پارادایمی^(۱) - برآمده از دیدگاه توماس کهن - در پرداختن به هویت ایرانی، سودمندی چندانی برای پاسخگویی به نیازهای نوین جامعه ایرانی در سطح جهانی و

(1) Paradigmatic Change

داخلی ندارد و برعکس به دلیل غیرواقع‌گرایانه و غیرتاریخی بودن آن مشکلات ایران را دو چندان می‌سازد. بر همین اساس با تکیه بر روش واقع‌گرایانه‌تر و مناسب‌تر «برنامه پژوهشی»^(۱) ایمره لاکاتوش، که کاربست بهتری در علوم اجتماعی دارد، نخست به شناخت عمده‌ترین چالشها و نیازهای امروزی فراروی جامعه ایرانی دست زده، آنگاه درصدد برآمده تا با بازسازی بنیادهای سازنده هویت ملی ایرانی، یعنی حفظ مؤلفه‌های محوری تاکنون شناخته شده هویت ایرانی از یکسو و افزودن مؤلفه‌های نوین به آن از دیگر سو، به چالشها و نیازهای مورد اشاره پاسخ گوید و چهارچوب مستحکم‌تری درباره بحث هویت ملی ایرانی به دست دهد. این بازسازی بیش از هر چیز نه بر پایه نگرشهای نظری برآمده از دگرگونیهای اجتماعی، سیاسی و فکری دنیای غرب، بلکه بر بازخوانی میراث تاریخی، فرهنگی و سیاسی جامعه ایران استوار بوده است. نویسنده بر آن است که کاربست این‌گونه چهارچوبهای نظری، به دلیل تعلق به شرایط و بسترهای اجتماعی - اقتصادی متفاوت، برای تجزیه و تحلیل مسایل ایران عملی غیرتاریخی^(۲) است و ما را از شناخت واقعی مشکلات و چاره‌جویی درست آنها بازمی‌دارد. برعکس، تکیه بر رهیافت بومی مبتنی بر مطالعه دقیق‌تر دگرگونیهای اجتماعی و سیاسی و اقتصادی جامعه و جایگاه آن در محیط و نظام جهانی، و کنکاش در میراث تاریخی، سیاسی و فرهنگی ایران و بازخوانی آن بیشتر راهگشا خواهد بود.

جامعه امروز ایران در برابر چالشهای اساسی درونی و برونی قرار گرفته است که خود برآمده از دگرگونیهای اجتماعی، اقتصادی داخلی و محیطی است. اساسی‌ترین این چالشها را می‌توان از نظر درونی پدیده توسعه سیاسی - اقتصادی، یعنی مشارکت سیاسی، و برابریهای گوناگون اقتصادی و جنسیتی دانست. در عرصه برونی نیز اساسی‌ترین چالش فراروی ایران چگونگی کنش با نظام جهانی و بازیگران محوری و پیرامونی برای برون رفت از بحرانهای منطقه‌ای و بین‌المللی و پیشبرد منافع ملی ایران است.

با توجه به این نکات، نویسنده بر این نکته تأکید کرد که بسنده کردن بر رهیافتهای کلاسیک و متعارف پرداختن به هویت ایرانی برای پاسخگویی به چالشها و نیازهای فراروی ایران کنونی

کافی نیست و بازسازی یک چهارچوب نظری نوین براساس بازخوانی میراث فرهنگی، سیاسی و تاریخی ایران کارایی بهتری خواهد داشت. براساس این نگرش بومی، نویسنده ضمن یک بحث مفهومی و روش‌شناسی دربارهٔ هویت و هویت ملی، شیوهٔ نادرست پردازش به پدیدهٔ هویت را در لایه‌های گوناگون آن بررسی نموده و بر بایسته بودن پرهیز از تغییر سطح تحلیل در بررسی هویت ملی و رابطهٔ آن با سایر لایه‌های هویتی تأکید کرده است. بر پایه این چهارچوب مفهومی و روش‌شناسی، بحث اساسی این پژوهش برای شناخت بنیادهای سازندهٔ هویت ملی ایرانی آغاز شد تا با به‌دست دادن یک چهارچوب نظری نوین دربارهٔ عناصر اساسی سازندهٔ هویت ملی ایرانیان بتوان برای چالشها و نیازهای برآمده از دگرگونیهای درونی و برونی پاسخی شایسته پیدا کرد. بر این اساس به هنگام برشمردن اهمیت فرهنگ، تاریخ، دین و جغرافیا به‌مثابه ستونهای سازندهٔ هویت ملی ایرانی، با نگاهی دقیق‌تر جایگاه و نقش این عناصر را در ساختن هویت ملی ایرانی و تداوم ایران به‌مثابهٔ یک کل سرزمینی و فرهنگی روشن ساخته‌ایم. در کنار این عناصر، و براساس بازخوانی دگرگونیهای تاریخی ایران از دوران باستان تا دورهٔ کنونی، نقش و اهمیت دو عنصر فراموش شده سازندهٔ هویت ملی ایرانی، یعنی میراث سیاسی ایران و نهاد دولت از یک‌سو و جامعه و مردم ایران از سوی دیگر بازشناسی شد. این بازشناسی نه‌تنها ما را به شناخت بهتری از رمز و راز دگرگونیهای گذشته ایران و پاسداری و تداوم موجودیت سرزمینی و فرهنگی آن رهنمون می‌سازد، بلکه در چاره‌جویی چالشها و نیازهای نوین برآمده از دگرگونیهای درونی و برونی جامعهٔ ایران یاری می‌رساند. در بازشناسی نقش دولت و جامعه، مردم به‌منزلهٔ بنیادهای سازندهٔ هویت ملی ایرانی، بازخوانی میراث تاریخی، سیاسی و فرهنگی ایران در محور کار قرار گرفت و ما را بر این نکته رهنمون ساخت که پیوستگی میان دولت و جامعه از بایسته‌های اساسی مورد تأکید اندیشمندان فرهنگی و سیاسی ایران در گذشته بوده و بیش از هر چیز در میراث فرهنگی و ادبی آن همچون شاهنامه فردوسی و نوشته‌های دیگر بازتاب پیدا کرده است. براساس همین بازخوانی میراث سیاسی، فرهنگی و تاریخی خود و در پرتو چالشها و نیازهای اساسی جامعهٔ امروزی ایران، این نکته را یادآور ساختیم که در بحث دولت و جامعه، ماهیت این نهاد سیاسی و چگونگی عملکرد آن در عرصهٔ درونی و برونی

(منطقه‌ای و جهانی) از یک‌سو و رابطه آن با جامعه و مردم ایران از سوی دیگر باید در محور بحث قرار گیرد. این ارتباط می‌تواند به ظهور یک دولت فراگیر برآمده از خواسته‌های جامعه و مردم ایران منجر شود که در وهله نخست بر عدالت (داد و دهش) استوار بوده و همه ایرانیان، و به عبارتی شهروندان کنونی سرزمین ایران را بدون توجه به نژاد، مذهب و زبان و نظایر آن ۶۴ از حقوق و فرصتهای برابر در مشارکت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی برخوردار می‌سازد و زمینه‌های از میان بردن نابرابریهای اقتصادی، جنسیتی (میان زن و مرد) را فراهم می‌کند. این دولت فراگیر در عرصه برون‌ی، نیز کنش خود با بازیگران محوری و پیرامونی را در چهارچوب برآورده ساختن منافع ملی ایران و پیشبرد رفاه جامعه ایرانی و جایگاه ایران در نظام جهان استوار می‌سازد و زمینه رویارویی و از میان بردن هرگونه چالشهای احتمالی فراروی امنیت ملی و یکپارچگی سرزمینی ایران را فراهم می‌آورد.

براساس همین چهارچوب مفهومی و نظری برای بازسازی و شناخت بنیانهای هویت ملی ایرانی و ارتباط آن با چالشها و نیازهای امروزی جامعه ایرانی بود که در پایان بر اهمیت نگرش درست روش‌شناسانه و معرفت‌شناسانه به بحث هویت ملی ایرانی و بایستگی پرهیز از کاهش‌گری در تعریف و شناخت هویت ایرانی تأکید شد. آنگاه، ضمن شناسایی چهار نگرش کاهش‌گرانه به هویت ایرانی، زیانهای برآمده از کاهش‌گری سنتی - مذهبی، یعنی گفتمان رسمی و مسلط کنونی برای ایران و جامعه ایرانی در عرصه داخلی و بین‌المللی برشمرده شد. از همین‌جا است که بازسازی و بازشناسی بنیادهای هویت ملی و بر آن اساس سیاستگذاری مناسب و بهینه برای رویارویی با چالشهای عمده فراروی جامعه ایرانی و پاسخگویی به نیازهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی آن بیش از هر چیز به در پیشگیری یک نگرش همه‌جانبه و فراگیر و پرهیز از رهیافتهای نادرست و زیانبار کاهش‌گرانه بستگی دارد.

پی‌نوشت

۱- برای نمونه بنگرید به:

- Myron J. Anonoff (1998). "The Politics of Collective Identity". in *Reviews in Anthropology*. Vol.27. No.1. 71-85.
- Frank Welz (2000). *Identity and Altermity in Sociological Perspective* (Paper for JNU Workshop).
- Dominic Abrams and Michael A. Hogg (1990). *Social Identity Theory: Constructive and Critical Advances*. NewYork: Springer - Verlag.
- Daniel Byman (2000). "Forever Enemies? The Manipulation of Ethic Identities to End Ethnic Wars". in *Security Studies*. Vol.9. No.3. 149-190.
- Paul A. Kowert (1999). "National Identity Inside and Outside". in Glenn Chafetz, Michael Spirats and Benjamin Frankle (Eds). *The Origins of National Interests*. London: Frank Cass. 1-34.
- Ian Lustick (2000). "Globalization and the Resurgence of Identity Politics". Duke university. LICEP Workshop.
- ----- (2001). "Agent-Based Modeling and Constructivist Identity Theory". APSA-CP: Newsletter of the Organized Section in Comparative Politics of APSA. Vol.12. No.1. 22-25.
- ----- and Dan Miodowink (2002). "the Institutionalization of Identity: Micro Addptation, Macro Effects, and Collective Consequences". in *Studier in Comparative International Development*.
- Joane Nagel (1994). "Constructing Ethnicity: Creating and Recreating Ethinc Identity and Culture". in *Social Problems*. Vol.41. No.1. 152-176.
- William Safran and Ramon Maiz (eds) (2000). *Identity and Territorial Autonomy in Plural Societies*. London: Frank Cass.

۲- درباره بحث سطح تحلیل بنگرید به:

- J. David Singer (1961). "The Level of Analysis Problem in International Relations". in Klaus Knorr and Sidney Verba (Eds). *International System: Theoretical Essays*. Princeton: Princeton University Press. 77-92.

۳- درباره رهیافت‌های گوناگون به مسئله هویت بنگرید به:

- Ian Lustick (2002). "A User-Friendly Agent-Based Modelling Platform for Testing Theories of Political Identity and Political Stability". in *Journal of Artificial Societies and Social Simulation*. Vol.5. No.3.

- Britain A. (1973). *Meaning and Situations*. London, Roulledge. 149-159.

- Kwen Fee Lian (1982). "Identity in Minority Group Relations". in *Ethnic and Racial Studies*. Vol.5. No.1. 44-45.

- William Bloom (1990). *Personal Identity, National Identity and International Relations*. Cambridge.

۴- درباره تعاریف هویت و دیدگاه‌های گوناگون به آن بنگرید به:

- H. Tajfel (1982). *Social Identity and Intergroup Relations*. Cambridge: Cambridge University Press.

- C. Turner and S. Haslam (2001). "Social Identity, Organization and Leadership". in Turner. *Group at Work*. London: Lawrence Erlbaum.

۵- درباره بحث‌های مربوط به هویت مصری و نزاع بر سر آن بنگرید به:

- الدكتور محمد كامل ضاهر (۱۹۹۴)، *الصراع بين التيارين الديني والعلماني في الفكر العربي الحديث و*

المعاصر. بيروت: دارالبيروني. ۳۱۷، ۳۷۱.

- حميد عنایت (۱۳۶۳). *سیری در اندیشه سیاسی عرب*. تهران. امیرکبیر. ۵۶-۷۱، ۲۱۶-۲۰۹.

۶- درباره برخی از مقالات مربوط به هویت ملی در ایران بنگرید به:

- احمد اشرف (۱۳۷۳). «هویت ایرانی»، *گفت و گو*. ش ۳، و نیز منابع موجود در زیرنویس شماره یک همین

- احمد اشرف «بحران هویت ملی و قومی در ایران». *ایران نامه*. سال دوازدهم.

- Hamid Ahmadi (1993). *Unity in Diversity: The Foundations of Iranian National Identity*. Ottawa, Carleton University. Work Paper.

۷- دربارهٔ فروپاشی امپراتوری عثمانی و چگونگی آن بنگرید به:

- حمید احمدی (۱۳۷۷). *ریشه‌های بحران در خاورمیانه*. تهران. انتشارات کیهان. فصل سوم.

۸- دربارهٔ دیدگاه‌های گوناگون اعراب به ناسیونالیسم عرب بنگرید به:

- مجید خدوری (۱۳۶۱). *گرایشهای سیاسی در جهان عرب*. ترجمهٔ عبدالرحمن عالم. تهران. دفتر

مطالعات سیاسی و بین‌المللی. ۱۹۱-۲۲۹.

دربارهٔ تلاش ترکها برای نظریه‌پردازی ناسیونالیسم ترک بنگرید به:

- Hugh Poulton (1997). *Turkish Nationalism and the Turkish Republic: TOP Hat, Grey Wolf and Crescent*. 87-168.

۹- بنگرید به:

- و. بارتولد (۱۳۷۶). *تاریخ ترکهای آسیای میانه*. ترجمهٔ دکتر غفار حسینی. تهران. انتشارات توس.

- عنایت‌اله رضا (۱۳۷۶). *ایران و ترکان در روزگار ساسانیان*. تهران. انتشارات علمی و فرهنگی.

۱۰- دربارهٔ سیر تحول پان‌ترکیسم بنگرید به:

- جیکوب لاندو (۱۳۸۲). *پان‌ترکیسم: یک قرن در تکاپوی الحاق‌گری*. ترجمهٔ دکتر حمید احمدی. تهران.

نشر نی.

۱۱- دربارهٔ ادعاهای پان‌ترکیستها در مورد ایران بنگرید به:

- حمید احمدی (۱۳۸۰). «ایران و استراتژی پان‌ترکیسم پس از فروپاشی شوروی». در *مجموعه مقالات*

همایش تاریخی و ادبی فراق. ارومیه: مؤسسهٔ فرهنگی آران. ۲۳-۵۹.

- کاوه بیات. «آشنایی ایران با پان‌ترکیسم و نقش روشنی بیک». در *ایران: هویت، ملیت و قومیت*، به

کوشش دکتر حمید احمدی. تهران. مؤسسه توسعه علوم انسانی (زیر چاپ).

۱۲- دربارهٔ تأثیر پان‌ترکیسم بر ظهور پان‌ایرانیسم بنگرید به:

- محمود افشار یزدی (۱۳۶۸). *گنجینه مقالات: جلد اول، مقالات سیاسی یا سیاست‌نامه جدید*. تهران.

بنیاد موقوفات دکتر افشار. ص ۵۲۸.

- و نیز مقدمه حمید احمدی در جیکوب لاندو. پیشین. ص ۱۱.
- ۱۳- بنگرید به زیرنویس شماره ۶، و نیز:
- داود شیخاوندی (۱۳۸۱). *تنفیذ و تکوین هویت ایرانی*. تهران. مرکز بازشناسی ایران و اسلام.
- ۱۴- برای نمونه بنگرید به:
- گروه تحقیقات سیاسی اسلام. *مؤلفه‌های هویت ملی در ایران*. تهران. پژوهشگاه علوم انسانی.
- ۱۵- برای نمونه بنگرید به، اندیشه‌های میرزافتحعلی خان آخوندزاده، در:
- رضا بیگدلو (۱۳۸۰). *باستان‌گرایی در تاریخ معاصر ایران*. تهران. نشر مرکز. صص ۴-۵۲.
- ۱۶- بنگرید به:
- شاهرخ مسکوب (۱۳۷۳). *هویت ایرانی و زبان فارسی*. تهران. باغ آینه.
- ۱۷- بنگرید به: احمد اشرف. پیشین.
- ۱۸- درباره تکامل زبانهای ایرانی و ظهور زبان فارسی بنگرید به:
- دکتر محمد معین. دکتر پرویز ناتل خانلری. دکتر ذبیح‌الله صفا. دکتر احسان یارشاطر (۱۳۸۲). *تاریخ زبان فارسی*. تدوین و تألیف فرهنگ جهانخوش. تهران. انتشارات فرهنگ و انتشارات جامی.
- ۱۹- درباره اعتقاد سلطان محمود غزنوی مبنی بر پیوند نژادی او با پادشاهان ایران باستان، بنگرید به:
- Fillipani Ronconi. "The Tradition of Sacred kingship in Iran". in George Lenczowski (ed). *Iran Under the Pahlavis*. Stanford; Hoover Institution Press.
- ۲۰- درباره سخنان شاه اسماعیل صفوی و پیوند دادن خود با پادشاهان و اساطیر ایران باستان، بنگرید به:
- Ronconi. *op.cit.* 79-80.
- ۲۱- درباره تاریخ ایران باستان در نوشته‌های کلاسیک عربی و فارسی صدر اسلام، بنگرید به:
- حمید احمدی. «هویت ملی ایرانی در گستره تاریخ». فصلنامه *مطالعات ملی*. شماره ۱۵ (۱۳۸۲): ۹-۴۷.
- ۲۲- مهرداد بهار، احمد تفضلی و کتابون مزداپور از این جمله‌اند؛ بنگرید به:
- مهرداد بهار (۱۳۷۳). *جستاری چند در فرهنگ ایران*. تهران. انتشارات فکر روز. صص ۱۱-۱۳۷.
- میزگرد هویت ملی و پیشینه‌های اساطیری. *کتاب ماه هنر*. ش ۵۱-۵۲ (آذر و دی ۱۳۸۱). صص ۳-۱۴.
- هویت ملی و آئینهای اساطیری. *کتاب ماه هنر*. ش ۵۵-۵۶ (فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۲)، ص ۴-۱۰.

- ۲۳- در مورد این نویسندگان غیرایرانی و آثار آنها پیرامون اساطیر ایران بنگرید به:
- حمید احمدی. «هویت ملی ایرانی در گستره تاریخ». صص ۱۷-۲۲.
۲۴- در این زمینه بنگرید به:
- بهرام فره‌وشی (۱۳۷۴). *ایران‌ویج*. چاپ چهارم. تهران. دانشگاه تهران.
۲۵- درباره اهمیت سرزمین، مرزهای ایران در دوره معاصر و اصطلاح «ممالک محروسه ایران» بنگرید به:
- Firuze Kashani Sabet (1999). *Frontier Fictions: Shaping Iranian Nation, 1804-1946*.
Princeton, NJ. Princeton University Press.
و نیز خلاصه‌ای از بحث مذکور در:
- فیروزه کاشانی ثابت (۱۳۷۷). «جغرافیای وطن». نشریه گفت‌وگو (فصلنامه فرهنگی و اجتماعی). ش ۲۱. صص ۱۵-۲۵.
۲۶- یکی از آثار غیرتاریخی و سطحی پست‌مدرن، واژه «ایران» را مخلوق دوره رضاشاه و تحت تأثیر نظریه‌های نژادی می‌داند! و معتقد است که چنین واژه‌ای قبلاً به مفهوم سرزمین ایران به‌عنوان یک کشور رایج نبوده است؛ بنگرید به:
- Mustafa Vaziri (1993). *Irans as Imagined Nation: The Construction of National Identity*. New York: Paragon House.
۲۷- بسیاری از مقالات سطحی و شعاری نشریات قوم‌گرا، به‌ویژه نشریات بان‌ترکیستی، تاریخ، نژاد، فرهنگ و جغرافیای ایران را محصول «دوره ستم‌شاهی رضاشاهی» می‌دانند. برای نمونه بنگرید به:
- حسین فیض‌اللهی وحید (۱۳۸۰). «تأملی در ریشه‌های تاریخی نژاد آریایی». نوید آذربایجان. شماره‌های ۱۵۵-۱۵۰.
۲۸- بنگرید به:
- Gerardo Gnoli (1989). *The Idea of Iran: An Essay on Its Origin*. Roma.
برای شرح کوتاهی از دیدگاه‌های نیولی درباره معانی سرزمینی و قومی «ایران»، بنگرید به:
- جراردو نیولی (۱۳۸۱). «ایده ایران». ترجمه الهام کوشا. در *خودکاوی ملی در عصر جهانی‌شدن*. تهران. قصیده‌سرا. صص ۲۳۸-۲۵۲.

- ۲۹- در این زمینه، یعنی تأثیر تمدن و فرهنگ ایران باستان بر خلافت اسلامی، بنگرید به کتاب معروف جرجی زیدان، پژوهشگر برجسته معاصر عرب:
- زیدان. جرجی (۱۳۷۲). *تاریخ تمدن اسلام*. تهران. امیرکبیر.
- درباره اشاره نویسندگان عربی - اسلامی به تأثیرگیری دولتهای اموی و عباسی از ایران باستان به ویژه دولت ایران ساسانی، بنگرید به:
- دکتر ذبیح‌اله صفا (۱۳۷۵). *دورنمایی از فرهنگ ایرانی و اثر جهانی آن*. تهران. انتشارات هیرمند. صص ۱۰۱-۳۴.
- ۳۰- درباره اندیشه شاهی آرمانی و اندیشه سیاسی ایران باستان بنگرید به:
- Ronconi. *op.cit.* 51-83.
- C.E. Bosworth (1977). "The Heritage of Rulership in Early Islamic Iran and the Search for Dynastic Connections with the Past". in C.E. Bosworth, *The Medieval History of Iran, Afghanistan and Central Asia*. London: Variorum Reprints. 51-61.
- فرهنگ رجایی (۱۳۷۵). *تحول اندیشه سیاسی در شرق باستان*. تهران. قومس. صص ۶۸-۱۱۵.
- ۳۱- درباره فره ایزدی بنگرید به:
- احسان یارشاطر (۱۳۷۹). *داستانهای ایران باستان*. چاپ نهم. تهران. انتشارات علمی و فرهنگی. صص ۳۱-۴۹.
- و نیز رجایی، پیشین.
- ۳۲- در فلسفه سیاسی ایران باستان، از عدالت خارج شدن پادشاه باعث دور شدن فره ایزدی از او می‌شد، و اندک مدتی بعد آشوب و ناآرامی ایران را فرامی‌گرفت و با مرگ ذلت‌بار پادشاه دوره‌ای از آشوبها و سرانجام آمدن سلسله‌ای به‌جای سلسله پیشین در پی می‌آمد. خارج شدن جمشید از عدل و فروتنی و نیز دور شدن فره ایزدی از اردوان پنجم اشکانی و تعلق آن به اردشیر بابکان از آن جمله است. بنگرید به:
- صادق هدایت (۲۵۳۷). *زند و هومن یسن و کارنامه اردشیر بابکان*. تهران. انتشارات جاویدان.
- درباره خلاصه کارنامه اردشیر بابکان بنگرید به:
- احسان یارشاطر. پیشین. صص ۱۰۷-۱۳۷.

۳۳. تلاشهای سامانیان برای احیای شکوه ایران باستان، اشارات محمود غزنوی در مورد ارتباط دودمانی او با پادشاهان کیانی، و اظهارات شاه اسماعیل صفوی دربارهٔ علاقهٔ او به چهره‌های تاریخی و اسطوره‌های ایران باستان از این نمونه است. بنگرید به زیرنویس‌های شمارهٔ ۱۹ و ۲۰.

۳۴. دربارهٔ شاهنامه‌های قبل از فردوسی بنگرید به:

- مرتضی ثاقب‌فر (۱۳۷۷). *شاهنامه فردوسی و فلسفه تاریخ ایران*. تهران: انتشارات معین و نشر قطره.

صص ۳۹-۸۹.

- پرویز اتابکی (۱۳۷۸). *مقدمه شاهنامه فردوسی*. به تصحیح پرویز اتابکی. تهران: نشر فرزاد.

دربارهٔ ترجمه‌های گوناگون از *خدای‌نامه‌های دورهٔ ساسانی* به عربی که زمینهٔ سرودن *شاهنامه* شد، بنگرید به:

- حمید احمدی «هویت ملی ایرانی در گستره تاریخ». *مطالعات ملی* (زیر چاپ).

۳۵. دربارهٔ دیدگاه‌های قوم‌گرایانه دربارهٔ ادعای تحمیل زبان فارسی بر اقوام ایرانی و غیرتاریخی بودن این ادعا، بنگرید به:

- حمید احمدی (۱۳۸۲). «دولت مدرن و اقوام ایرانی: نقد پارادایم‌های رایج»، *دولت مدرن در ایران*، به کوشش رسول افصلی. قم: انتشارات مفید.

۳۶. برای نمونه، دربارهٔ رواج زبان فارسی به عنوان زبان آموزشی در آذربایجان ایران و قفقاز، بنگرید به:

- مصاحبه با مفتون امینی در *شوکران*. شمارهٔ ۹. شهریور و مهر ۱۳۸۲. صص ۶-۷.

- جمشید علیزاده (۱۳۷۹). *گفت‌وگو با شهریار*. تهران: نگاه.

- ابراهیم صفایی (۱۳۶۲). *گزارش‌های تاریخی علاءالملک*. تهران: گروه انتشاراتی آباده. ص ۹.

- فرانسوا ژرژن (۱۳۷۷). «احمد آفا اوغلو در فراتسه ۱۸۹۴-۱۸۸۸، سرآغاز فعالیت‌های یک روشنفکر

آذربایجانی». *قفقاز در تاریخ معاصر*. به کوشش کاوه بیات. تهران: شیرازه. ص ۹.

نه تنها اولین نشریات چاپ تبریز به زبان فارسی بود، بلکه بخش اعظم روزنامه‌ها و نشریات عصر مشروطه و پس از آن نیز به زبان فارسی منتشر می‌شد. دربارهٔ شرح و نام این نشریات بنگرید به:

- عبدالحسین ناهیدی آذر (بی‌تا). *تاریخچه روزنامه‌های تبریز در صدر مشروطیت*. تبریز: تلاش.

- منصور رفیعی (۱۳۶۲). *انجمن: ارگان انجمن ایالتی آذربایجان*. تهران: نشر تاریخ اسلام. صص ۲۲-۱۷.

۳۷- عمده‌ترین کتابهای مربوط به تاریخ کردستان به زبان فارسی نوشته شده است؛ بنگرید به:

- شرف‌خان بدلیسی (۱۳۴۴). *شرفنامه: تاریخ مفصل کردستان*. تهران. علمی.

- عبدالقادر رستم بابایی (۱۳۷۷). *سیرالاکراد* (در تاریخ و جغرافیای کردستان). به اهتمام محمد رشوف

توکلی. تهران. توکلی.

- علی اکبر وقایع‌نگار (۱۳۶۴). *حدیقه ناصریه* (در جغرافیا و تاریخ کردستان). به تصحیح محمد رشوف

توکلی. تهران. توکلی.

- میرزاشکراه سنندجی (بی‌تا). *تحفه ناصری* (در تاریخ و جغرافیای کردستان). به تصحیح دکتر حشمت‌الله

طیبری. تهران. امیرکبیر.

- میرزاعبدالله سنندجی (۱۳۴۴). *تذکره حدیقه امان‌اللهی*. به تصحیح دکتر ع. خیامپور. تبریز. دانشگاه

تبریز.

۳۸- بنگرید به:

- ابوالمجد تبریزی. *سفینه تبریز*. تهران. مرکز نشر دانشگاهی. ۱۳۸۲.

درباره این کتاب و شرح آن بنگرید به:

نصرالله پورجوادی. *اشراق و عرفان*. تهران. مرکز نشر دانشگاهی. ۱۳۸۰. صص ۲۲۳-۲۱۱.

۳۹- درباره ممنوعیت زبان فارسی به عنوان زبان آموزشی و محاوره‌ای مردم آذربایجان در دوران حکومت

فرقه دمکرات مورد حمایت ارتش سرخ شوروی و سیاستهای سخت‌گیرانه رهبران فرقه علیه کسانی که به فارسی

سخن می‌گفتند، بنگرید به برخورد محمد بی‌ریا، وزیر فرهنگ فرقه، با یک دبیر دبیرستان در تبریز و تبعید او به

خاطر فارسی سخن گفتن در: مصاحبه با مفتون امینی، شوکران، ش ۹، شهریور و مهر ۱۳۸۲. ص ۶.

همچنین درباره رفتار و برخوردهای تند جعفر کاویان، وزیر جنگ فرقه، با افسران خراسانی متحد فرقه به

خاطر فارسی سخن گفتن آنها بنگرید به:

- پروفیسور احمد شفاهی (۱۳۶۵). *قیام افسران خراسان و سی‌وهفت سال زندگی در شوروی*. تهران.

کتابسرا. ص ۱۴۲.

رهبران فرقه و عوامل آنها حتی مانع گوش دادن مردم تبریز به برنامه فارسی رادیوی بی‌بی‌سی می‌شدند. در

این باره بنگرید:

- آیت‌الله میرزا عبدالله مجتهدی (۱۳۸۱). *بحران آذربایجان سالهای ۱۳۲۴-۲۵*. تهران. تاریخ معاصر.

ص ۱۶۱.

۴۰- اکثر نشریات ترکی‌زبان سالهای تسلط فرقهٔ دموکرات نظیر *وطن یولندا* و *آذربایجان*، و نشریات پس از انقلاب اسلامی چون *وارلیق*، *شمس تبریز*، *نویده آذربایجان* و کتابهای تاریخی همچون کتاب محمدتقی ذهتابی از زبان ترکی برای ترویج تحریفهای تاریخی، جدا نشان‌دادن آذربایجان از ایران و نزدیک‌ساختن آن با ترکیه و جهان ترک استفاده کرده‌اند. برای نمونه بنگرید به:

- محمدتقی ذهتابی (۱۳۷۸). *ایران تورک لرینین ایسکی تاریخی*. تبریز. اختر.

بخشهایی از این کتاب به فارسی ترجمه شده است؛ بنگرید به:

- محمدتقی ذهتابی (۱۳۸۱). *تاریخ دیرین ترکهای ایران*. ترجمهٔ علی احمدیان سرای. تبریز. اختر.

۴۱- گاهی برخی وجود بیت: (زن و ازدها هر دو در خاک به / زمین پاک از این هر دو ناپاک به) را دلیل خوار شمردن زنان از سوی فردوسی دانسته‌اند. ابن در حالی است که بیت مذکور در واقع موضع خود فردوسی نیست بلکه از زبان یکی از شخصیت‌های شاهنامه در مورد یکی از زنان آن گفته شده است. فردوسی در بسیاری از بخشهای شاهنامه زنان را مورد ستایش قرار داده است.

۴۲- برای نمونه بنگرید به:

- علی محمد نقوی (۱۳۶۳). *اسلام و ملی‌گرایی*. تهران. دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

- رضا داوری (۱۳۶۵). *ناسیونالیسم و انقلاب*. تهران. دفتر پژوهشهای اسلامی.

۴۳- دربارهٔ ادیان قبل از آیین زرتشتی در ایران بنگرید به:

- دوشن گیمن (۱۳۷۵). *دین ایران باستان*. ترجمهٔ رؤیا منجم. تهران. فکر روز.

- عباس قدیانی (۱۳۷۶). *تاریخ ادیان و مذاهب در ایران*. تهران. انتشارات انیس. صص ۱۰۱-۱۳.

۴۴- دربارهٔ زرتشت و دین او بنگرید به:

- گیمن. پیشین.

- آر. سی. زنو. (۱۳۷۵). *طلوع و غروب زرتشتی‌گری*. ترجمهٔ تیمور قادری. تهران. فکر روز.

۴۵- دربارهٔ آثار و منابع فارسی بنگرید به:

- *فصلنامه مطالعات ملی*. ش ۱۰ و ۱۱. زمستان ۱۳۸۰ و بهار ۱۳۸۱.

- *گفتمان امنیت ملی*. کتاب دوم جهانی شدن. تهران. موسسهٔ فرهنگی اندیشه ناب. ۱۳۸۰.

- جان تامپلسون (۱۳۸۱). *جهانی‌شدن و فرهنگ*. ترجمهٔ محسن حکیمی. تهران. گفت‌وگوی تمدنها.

- احمد گل محمدی (۱۳۸۱). *جهانی‌شدن، فرهنگ و هویت*. تهران. نشر نی.

۴۶- در این زمینه بنگرید به:

- حمید احمدی (۱۳۸۱). «جهانی‌شدن: هویت قومی یا هویت ملی؟». فصلنامه مطالعات ملی. ش ۱۱.

صص ۲۰-۱۵.

برخی از مهم‌ترین منابع مربوط به رهیافت اقتصادی عبارت‌اند از:

- T.L. Friedman (2000). *The Lexus and the Olive Tree*. NewYork: Farrar.

۴۷- درباره رهیافت فرهنگی بنگرید به:

- حمید احمدی. پیشین. ص ۲۰.

- M. Featherstone (1990). *Global Culture: Nationalism, Globalization and Identity*.

London: Sage.

۴۸- درباره تداوم دولت ملی و تقویت هویت ملی در عصر جهانی‌شدن بنگرید به:

حمید احمدی. پیشین.

۴۹- بحث زوال دولت تنها به جهانی‌شدن بر نمی‌گردد، در گذشته هم آنارشیست‌ها، کمونیست‌ها در قرن نوزدهم و بیستم و طرفداران رهیافت جامعه جهانی و وابستگی متقابل درباره زوال دولت سخن گفته بودند که این امر تحقق نیافت. درباره بحث تداوم دولت در عصر جهانی‌شدن بنگرید به همان.

- Kenichi Ohme (1998). *The End of the Nation State: The Rise of Regional Economies*.

NewYork: Diane Publishing.

۵۰- درباره مقاومت فرهنگی در برابر جهانی‌شدن بنگرید به:

- Roy Starrs (2002). *Nations Under Siege: Globalization and Nationalism in Asia*.

London: McMillan.

- Scott Alan (1997). *The Limits of Globalization*. London: Routledge.

۵۱- درباره نادرستی فرضیه تقویت قومیت در اثر جهانی‌شدن و موافقت بازیگران بزرگ با رشد قومیتها در

عصر جهانی‌شدن بنگرید به:

- حمید احمدی. پیشین. صص ۳۴-۲۱.

۵۲- درباره مخالفت آمریکا با استقلال کردهای عراق و فدرالیسم موردنظر آنها بنگرید به:

- «مصاحبه با مسعود بارزانی». ترجمه حمید احمدی. فصلنامه مطالعات خاورمیانه. ش ۱۴ و ۱۵. پس از سرنگونی صدام حسین نیز آمریکاییها با تأسیس نظام فدرالی موردنظر کردهای عراق مخالفت کرده و یک نظام مدیریتی مبنی بر خودمختاری منطقه‌ای و نه قومی ارائه داده‌اند. آمریکا با بسیاری از خواسته‌های کردهای عراق نظیر بهره‌برداری یک‌جانبه از منابع نفتی شمال عراق و یا اخراج مهاجران عرب به مناطق کردنشین مخالفت کرده است. در این زمینه بنگرید به:

- C.J. Chivers. "Dreams of a Kurdish State Die Down, at Least for Now; in *New York Times* (January 22, 2003).

- Michael Howard. "Kurds, Faith in New Iraq Fading Fast". in *Guardian* (Oct 21, 2003).

- John Simpson. "Kurds Step Forward as Unlikely Winners of the War against Saddam". in *Daily Telegraph* (Sept 21, 2003).

- Nizamuddin Siddiqui "Kurds Worried about Future". in *Dawn* (July 24, 2003).

- "Kurds in Kirkuk Protest Us Decision to Lower Kurdish Flag", in *AFP* (9/8, 2003).

۵۳. بنگرید به: گروه تحقیقات سیاسی اسلام. پیشین.

۵۴. اصولاً جریان‌ات‌چپ‌گرای مارکسیستی به تبعیت از اصول و تعالیم مارکسیستی و استراتژی اتحاد جماهیر شوروی، تقویت جریان‌های قوم‌گرایانه را در صدر برنامه‌های خود قرار داده بودند. اکثر چپ‌گرایان ایرانی چون حزب توده و گروه‌های دیگر مارکسیستی نظیر چریک‌های فدایی خلق و سازمان پیکار در طول سالهای قبل از انقلاب، سالهای اولیه پس از انقلاب و سالهای بعد تا به امروز بخش عمده‌ای از نوشته‌های خود را به مسائل قومی و تقویت آن اختصاص داده‌اند. این گروه‌های چپ‌گرا نقش مهمی در تحریکات و ناآرامیها و درگیریهای مسلحانه در مناطق کردستان، خوزستان، ترکمن صحرا و بلوچستان ایران به عهده داشتند. در این زمینه بنگرید به:

- حمید احمدی (۱۳۸۲). قومیت و قوم‌گرایی در ایران: افسانه و واقعیت. تهران. نشر نی. صص ۳۰۶-۲۳۷.

درباره دیدگاه‌های شعارگونه گروه‌های چپ ایرانی، به‌ویژه فداییان خلق، نسبت به مسائل قومی در ایران

بنگرید به:

- گروه محمد چوپانزاده طرفدار سازمان چریکهای فدایی خلق. مسئله ملی و طرح آن در مبارزات رهایی بخش ایران. بی جا. بی تا. ۱۳۵۸.

۵۵. فرقه دموکرات آذربایجان که بسیاری از اعضای آن مهاجران ایرانی سابق در شوروی و برخی اعضای حزب توده بودند، نقش مهمی در دامن زدن به مسائل قومی در آذربایجان ایران و مناطق دیگر کشور به عهده داشت. برخی از چهره‌های قبل از انقلاب آن تلاش داشتند در مناطق دیگر ایران نظیر کردستان، بلوچستان و خوزستان نیز جریانهای قوم‌گرا را تقویت کنند. در این زمینه به‌ویژه نقش ژنرال محمود پناهیان قابل توجه است. بنگرید به:

- حمید احمدی. قومیت و قوم‌گرایی در ایران. صص ۳-۳۲۱.

برخی اعضای باقی‌مانده فرقه دموکرات نظیر محمدتقی ذهتابی و دوستان او پس از انقلاب به ایران برگشتند و در سازماندهی جریانات قوم‌گرا در آذربایجان ایران فعال شدند. اکثر محافل پان‌ترکیستی سالهای پس از ۱۳۷۶ مطالب فراوانی درباره او و نوشته‌های قومی‌اش انتشار داده‌اند.

درباره اقدامات و دیدگاههای قوم‌گرایانه فرقه دموکرات در سالهای ۲۵-۱۳۲۴، رجوع کنید به:

- ابوالحسن عمیدی نوری (بی تا). فرقه دموکرات [آذربایجان دموکرات]. انتشارات روزنامه داد. بی جا.

بی تا.

درباره یک اثر مشترک فرقه دموکرات و حزب توده درباره مسائل قومی، بنگرید به:

- آزادی‌یق یولوندل مبارزه. ۲ جلد، چاپ باکو، بی تا، بی تا.

۵۶. احزاب عمده فعال در کردستان ایران، همانند حزب دموکرات و گروه کومله اصولاً دارای اندیشه‌های مارکسیستی و اکثر فعالان آن در احزاب چپ‌گرای ایرانی فعال بوده‌اند. اندیشه خودگردانی مارکسیست-لنینیستی نیز تأثیر زیادی بر این گرایشهای قومی احزاب فوق گذاشت. گروه کومله نیز که از متحدان برخی جریانات مارکسیستی نظیر چریکهای فدایی و گروههای چپ افراطی ایران بود، در سالهای دهه ۱۳۶۰ عضو حزب کمونیست ایران شد و با گروه تندروی حزب کمونیست کارگری همکاری کرد. در مورد تأثیر اندیشه‌های مارکسیستی در گرایشهای قوم‌گرایانه این احزاب بنگرید به:

حمید احمدی. قومیت و قوم‌گرایی در ایران. صص ۳۴۴-۲۳۸.

۵۷. احزاب چپ‌گرای مارکسیستی ایرانی در منطقه خوزستان نیز چه قبل و چه بعد از انقلاب فعال بودند، و

در سازمان‌دهی حرکت‌های قومی در میان اعراب ایران در خوزستان فعال بودند. ناآرامی‌های سالهای اولیه انقلاب نیز با کمک همانها صورت گرفت. برخی از فعالان عمده جریانات قوم‌گرای عربی در خوزستان نیز، همچون ی. ع. بنی‌طرف، از اعضای گروه‌های چپ‌گرای ایرانی چون حزب توده یا چریک‌های فدایی خلق بوده‌اند. جریانات و چهره‌های قوم‌گرای عرب ایرانی با گروه‌های دیگر قوم‌گرا، به‌ویژه پان‌ترکیست‌ها همکاری گسترده داشته‌اند. این چهره‌ها در سالهای بعد از ۱۳۷۶، بحث‌های قومی را مجدداً در مطبوعات محلی عرب‌زبان خوزستان و با همکاری نشریات پان‌ترکیسم و پایگاه‌های اینترنتی آنها مطرح کرده‌اند. برای نمونه بنگرید به پایگاه اینترنتی تریبون (Tribun.com) که همکاری‌های این جریانات و شخصیت‌های چپ‌گرای قومی را نشان می‌دهد. در رابطه با نقش گروه‌های چپ در ناآرامی‌های قومی اوایل انقلاب در خوزستان، بنگرید به:

- حسین یکتا (۱۳۷۷). *روزشمار جنگ ایران و عراق - زمینه‌سازی. جلد دوم بحران در خوزستان. تهران. مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ.*

در رابطه با فعالیت‌های قوم‌گرایانه سالهای پس از ۱۳۷۶ در خوزستان، و همکاری‌های قوم‌گرایان عرب با پان‌ترکیست‌ها و نشریات آنها، بنگرید به:

- عبدالامیر نبوی (۱۳۸۳). «خوزستان و چالش‌های قومی» در ایران: هویت، ملیت و قومیت، به کوشش دکتر حمید احمدی، تهران. موسسه توسعه علوم انسانی.

۵۸- درباره بحث نخبگان و تلاش آنها برای سیاسی‌کردن مسائل زبانی و مذهبی و تحریک حرکت‌های قوم‌گرایانه سیاسی بنگرید به:

- حمید احمدی. پیشین. صص ۲۳۷-۳۰۶. *روزنامه‌نگار علمی و مطالعات فرهنگی*

۵۹- درباره کاهش‌گرایی پست‌مدرنیستی نسبت به مسائل هویت ایرانی بنگرید به:

- Vaziri, *op.cit.*

۶۰- برای نمونه بنگرید به:

- Ibid.

۶۱- برای نمونه برخی باستان‌گرایان همچون فتحعلی‌خان آخوندزاده، که از موضع باستان‌گرایی نوعی ضدیت با مذهب را در پیش گرفته بودند. بنگرید به:

بیگدلو، پیشین.

۶۲. فشارهای سیاسی و نظامی اخیر آمریکا درباره مسئله سلاحهای هسته‌ای و نیز حمایت ضمنی از برخی گروههای تجزیه‌طلب ایرانی، نظیر گروه پان‌ترکیستی «جنبش رهایی آذربایجان جنوبی» از این جمله است. بنگرید به:

- Sharon Behn and Khadija Ismayilova. "Pentagon Officials Meet with Regime Foe". in *The Washington Times*. (Tue 3-6, 2003).

- William O. Beeman. "Rumblings in Azerbaijan: Bush's Hawks Eye Northern Iran". in *Pacific News Service*. (June 6, 2003).

۶۳. برای نمونه می‌توان به تلاشهای اسرائیل و متحدان آن در دامن‌زدن به مسائل قومی و حرکت‌های قومی و زمینه‌سازیهایی فرهنگی و مالی در این زمینه اشاره کرد. نخبگان جمهوری آذربایجان از طریق اسرائیل در سال ۲۰۰۳ به تلاشهای گسترده‌ای برای طرح مسائل قومی به‌ویژه در آذربایجان ایران دست زدند.

بردن محمود علی چه‌رگانی چهره پان‌ترکیست و تجزیه‌طلب ایرانی به آمریکا و سازمان‌دهی جلسات گوناگون سخنرانی و مصاحبه برای او در دانشگاه‌های آمریکا و مراکز مطبوعاتی آنجا، و نیز سازمان‌دهی ملاقات وی با چهره‌های سیاسی و نظامی آمریکا و اظهارنظرهای رسمی او برای تجزیه ایران، با کمک لایبهای اسرائیل در آمریکا صورت می‌گرفت.

یکی از اتباع اسرائیل به‌نام برندا شافر نیز با سفر به جمهوری آذربایجان و همکاری با گروه‌های قوم‌گرا و الحاق‌گرای آن منطقه، پایان‌نامه دکتری خود را به مسئله قومی در آذربایجان ایران اختصاص داد و علی‌رغم انتقادات علمی فراوان از پایان‌نامه او و بی‌اعتباری و یکسویه بودن منابع آن، که از منابع جمهوری آذربایجان گرفته شده بود، با کمک‌های همان لایبهای اسرائیل پایان‌نامه‌اش چاپ شد.

وی در مصاحبه‌ای گفت علت نوشتن این پایان‌نامه و چاپ آن، فراهم‌ساختن منابع کافی برای آذربایجانی‌های ایرانی در راه افزایش آگاهی و خواسته‌های قومی آنها است. در زمینه کتاب او و اظهارنظرهایش بنگرید به:

- Brenda Shaffer, *Borders and Brethren: Iran and the Challenge of Azerbaijani Identity* (New York, 2002)

- درباره مصاحبه شافر با نشریات پان‌ترکیستی وابسته به جمهوری آذربایجان و مواضع وی و اهداف کتاب

او بنگرید به:

- *Turkistan Newsletter* (March 2, 2002).

بدیهی است که نارضایتی اسرائیلی از سیاستهای رادیکال جمهوری اسلامی در حمایت از گروههای اسلام‌گرای سند مردی فلسطینی و مخالفت با فرایند صلح، علت اصلی موضع‌گیریهای این کشور در حمایت از جریانان قوم‌گرایانه بوده و هست.

۶۴- دولت فراگیر، دولت دربرگیرنده همه اقوام ایرانی نیز هست. برای توضیحات بیشتر در این رابطه بنگرید

به:

- حمید احمدی (۱۳۷۷). «کثرت‌گرایی (پلورالیسم) ایرانی و ضرورت گسترش مشارکت سیاسی (طرح نظریه دولت فراگیر)» در *جمهوریت و انقلاب اسلامی، مجموعه مقالات*. تهران. سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی. صص ۱۶۱-۷۵.





شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی